الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

الحمد لله که ملفوظات ملک المشائخ سلطان المساکین منهاج المتقین قطب الاولیا
شمس الفقرا ختم المهتدین خواجه معین الملة والدین حسن سنجری نور الله مرقده موسوم به

دلیل العارفین

جمع کرده حضرت مقتدار العارفین مرشد المومنین قطب الاقطاب ذو المسلمین
قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس الله تعالی سره العزیز

در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنو مطبوع شد

و شیخ تاج الدین محمد صفاهانی یکجا حاضر بودند سخن در نماز افتاده بود بر لفظ مبارک
راند که مرد هرگز بدان درگاه عزت نزدیک نشود مگر در نماز زیراکه معراج مومن همین
نماز است چنانچه در حدیث مسطور است الصلوة معراج المومنین همین نماز است
پس باد انواع جمله مقام و پیوستن بحق اول همین نماز است آنگاه فرمود که نماز
رازیست که بنده با پروردگار خویش میگوید و در راز گفتن کسے قریب باید که
لائق آن راز است در راز گفتن نشود مگر به نماز و این در حدیث مسطور است المصلی
یناجی ربه یعنی نماز کننده رازے گوید با پروردگار خویش بعد ازان روی سوی
دعاگو کرد و فرمود درانچه من بخدمت شیخ الاسلام سلطان المشائخ خواجه عثمان
هارونی نور الله مرقده پیوستم و بارادت بیعت قبول افتادم مدت هشت سال
در خدمت کردن ایشان یک زمانی نفس را آسودگی ندادم چنانچه نه روز دانستم
و نه شب هرجاکه خدمت خواجه مسافر بشدند دعاگو برابر بودے و جامه خواب
و توشه خواجه بر سر کرده رفتے چون پیر خدمت این درویش بدید نعمتی بمن روان
کرد که آن نعمت را حدی و نهایتی نبود آنگاه فرمود هرکه یافت بخدمت یافت
پس مرید را باید که ذره از فرمان پیر تجاوز نکند و هرچه او را از نماز و تسبیح و اوراد
و جز آن ترغیب کند هوش وگوش او بران متعلق باشد و آن فرمان را بنفاذ رساند
تا بمقامے برسد که پیر مشاطهٔ مرید است زیراچه هرچه پیر مرید را ترغیب خواهد کرد
از براے کمالیت حال مرید را بعد ازان فرمود که برادرم شیخ شهاب الدین
سهروردی را نیز معامله بود تا ده سال بجا بر پیر خود توشه بر سر کرده در حج برفته
و باز آمدے آنگاه نعمت یافت که آن نا حد و نهایت نبود که در فهم دیگران نگنجد
از نعمت که در شیخ شهاب الدین بود بعد ازان فرمود که در تنبیه نام خواجه ابواللیث
سمرقندی که در فقیه الملاخستی می نویسد و بیان که هر روز از آسمان دو فرشته

بسم الله الرحمن الرحیم

این صحیفهٔ علوم ربّانی و این نفحهٔ فقر سبحانی از کلمات جان پرور ملک المشائخ
سلطان السالکین منهاج المتقین قطب الاولیا شمس الفقرا ختم المهتدین
معین الملة والدین حسن سنجری نور الله مرقده شنیده می آید جمع کرده شد
درین مجموعه که نام اوست دلیل العارفین نبشته آمد و قسم بدین تفصیل قسم اوّل
در فقر و صواب قسم دویم در مکتوبات و تسبیح قسم سیوم در اوراد و جزان قسم چهارم
در سلوک و فوائد آن بتوفیق الله تعالی الحمد لله علی ذلک بتاریخ پنجم ماه رجب دام قدره
علی الصنه اربع عشر و خمسمائة قسم اول روز پنجشنبه مجلس اول درویشی ایخف ضعیف
یکے از سالکان ادعا بندگان ملک المشائخ سلطان السالکین الملقب قطب الدین
بختیار اوشی چون دولت پایبوس آن فلک شاه دستگاه در بغداد مسجد امام
ابو اللیث سمرقندی حاضر شد همان زمان باشرف نعمت مشرف شدم و کلاه چهار
ترکی از ناصر اصفیاء بر سر این ضعیف زینت یافت الحمد لله علی ذلک و آن روز
شیخ شهاب الدین محمد سهروردی و شیخ داود کرمانی و شیخ برهان الدین محمد چشتی

بیشینہ کہ پیش از من بودند پس فرمود از ان زیادہ کردن ستم باشد بعد ازان
ہمدرین محل فرمود خواجہ فضیل عیاض زہ در وقت وضو در دست شستن دو بار
فراموش کرد چون نماز بگذارد ہمہ رآن شب حضرت رسالت را صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم در خواب دید گفت کہ عجب آمد کہ در وضو تو نقصانی باشد خواجہ
از ہیبت آن خواب بیدار گشت باز از سر تجدید وضو کرد براے کفارت آن
و بر نفس خویش پانصد رکعت نماز وظیفہ کرد تا یکسال آنگاہ فرمود کہ طائفہ عارفان
اہل فضل اند و ایشان مستغرق صحبت دوست اندیش در شرح خویش ایشان
مینویسند چون بندہ در شب با طہارت خسپد فرمان شود ہر فرشتہ را کہ برابر
او باشند تا آنگاہ کہ او بیدار شود فرشتہ گوید الٰہی این بندہ را بیامرز کہ با طہارت
نیک خفتہ است آنگاہ ہمدرین محفل فرمود کہ در شرح عارفان آمدہ است کہ
چون مردم با طہارت بخسپد جان او را بالا برند زیر عرش فرمان شود کہ خلعت
نو در برا وکنند چون او سجدہ کند فرمان شود باز گردانید کہ بندہ نیک ست کہ
با طہارت خفتہ بود و آنکہ او بے طہارت خفتہ باشد جان او از آسمان اول
باز گردانند و بگویند کہ این لائق آن نہ کہ بالا برند و مر خدای را سجدہ کند نیست
آنگاہ بر لفظ مبارک راند کہ فقیہ مے نویسد کہ از رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام
آمدہ است کہ الیمین للوجہ والیسار للمقعد یعنے دست راست مردم از براے
طعام خوردن و روے شستن و دست چپ براے استنجا کردن آنگاہ سخن
دران افتادہ بود کہ چون مردم در مسجد در آیند سنت انیست کہ پاے راست
در مسجد نہند کہ یکے از سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ست و چون
بیرون رود پاے چپ بیرون نہند آنگاہ وقتے خواجہ سفیان ثوری رح
در مسجد در آمد پاے چپ بسہو در درون مسجد نہاد آواز بر آمد کہ ثور درخانہ خداوند

فرود می آیند یکی بر بام گفته باشد و بآواز بلند ندا کند که آدمیان و پریان بشنوند
و بدانید هر که فریضه خدای عز و جل نگذارد از زنهار خدای عز و جل بیرون آید
فرشته دویم بر بام حطیره رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بایستد و ندا
کند ای آدمیان بدانید و بشنوید که سنتهای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
نگذارد و تجاوز کند از شفاعت بی بهره ماند آنگاه فرمود که در مسجد گکری برابر ادنیای
بغداد حاضر بودم حکایت در خلال انگشتان می رفت بوقت وضو کردن فرمود
که یکی از سنت است زیرا چه در حدیث آمده است از رسول صلی الله علیه و آله
وسلم که ترغیب کردم صحابه را رض در خلال کردن انگشتان هر که انگشتان را
بوقت آب دست خلال کند حق تعالی انگشتان او را از شفاعت محروم نه کند
آنگاه فرمود که وقتی با خواجه اجل شیرازی رح یکجا بودم وقت نماز شام بود
خدمت خواجه را تجدید وضو می کرد خلال انگشتان از ایشان سهواً فراموش
شد هاتف غیب آواز داد و در سر وی فرو خواند که اجل دعوی دوستی محمد ما
میکنی و از امت او باشی سنت او را ترک دهی بعد از آن خواجه اجل سوگند
خورد که از آن روز باز که ندا شنیدم تا وقت موت سنتی از سنتهای رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم ترک نشد آنگاه فرمود که وقتی خواجه اجل شیرازی
را از حد خاطر متردد دیدم پرسیدم که حال ماجرا چیست فرمود که از آن روز
باز که از من خلال انگشتان فوت شده است در حیرتم که فردا این روی خود را
پیران خواجه کائنات چگونه خواهم نمود آنگاه فرمود که در صلوة مسعودی
به طریق ترغیب بروایت ابوهریره رض در فقه سنت نبشته است که هر اندامی
را سه بار شستن سنت است چنانچه در حدیث مسطور است از رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم که سه بار شستن هر اندامی سنت من است و سنت پیغامبران

بانگ نماز مے گویند ہر کہ می شنود بجواب مؤذن مشغول میشود و گوینده و شنونده
آمرزیده می گردند دویم سبب آنکه اسپان غازیان چون ایشان تکبیر میگویند
و برائے خدا در جنگ می درآیند فرمان میشود کہ ایشان را با اہل ایشان بیامرزیدم
سوئم کسب حلال در ولیتان پس چون ایشان ازان کسب حلال خود ہر کسے
انصیب کنند خدائے تعالیٰ ببرکت آن کسب حلال ایشان آن کسان را بیامرزد
چہارم سبب آنکہ کسے کہ نماز بامداد بگذارد و بنشیند تا آفتاب برآید پس نماز
اشراق بگذارد گفت یارسول اللہ ان روز کہ من درمیان ملکوت بودم در
صحف نزدیک نوشته دیده ام ہر کہ نماز بامداد بگذارد و بر جائے نماز قرار گیرد
و بذکر مولےٰ مشغول بود تا آفتاب برآید و اشراق بگذارد گفت یارسول اللہ
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حق تعالیٰ او را ہفتاد ہزار آدمی ازان او کہ باشد
باو بیامرزد و از آتش دوزخ خلاص دہد بعد ازان فرمود کہ در فقہ الاکبر
نوشتہ دیده ام بروایت امام المتقی ابو حنیفہ کوفی رض کہ وقتے نباشے بود چہل
سال بہ کفن دزدی عمر خود بمصرف رسانید آخر چون او نقل کرد او را درخواب
دیدند کہ در بہشت می خرامد خلق متحیر ماندند سوال کردند تو کفن دزد بودے
چہ عمل نیک کردے کہ این سعادت یافتے جواب داد کہ درمن یک چیز بود آنزمان
کہ نماز بامداد میگزاردم بر جائے نماز قرار میگرفتم تا آفتاب برآمدے اشراق
میگذاردم آنگاه در کار نباشی مشغول می شدم حق تعالےٰ چون اندک پذیرو
بسیار بخش ست از برکت این بیامرزید و کردارہائے مرا محو کرد و بدین درجہ
رسانید آنگاه ملائکم آنمعنی حکایت فرمود کہ چون عارف را حال پیدا شود
و بدان چیز فرود ماند اگر آن زمان چند ہزار ملک کہ بہر نوعی عجیبے دیگر باشد
بر و عرض کنند بدان وقت او دران نہ بیند مگر در ہمہ چیز کہ فرود شده است

چنین بے ادب وار در آیند کہ در می آئی پس ازان روز باز خواجہ سفیان را
ثوری گویند آنگاہ سخن در عارفان افتاد و احوال ایشان بر لفظ مبارک راند
کہ عارف کسے را گویند کہ از ہمہ عالم غیب ہر روز صد ہزار تجلی بروی نازل گردد
و در یک زمان چند ہزار تجلی و حال در وے دمبدم پیدا می شود آنگاہ فرمود کہ عارف
کسے را گویند کہ جملگی عالم بداند و از عقل صد ہزار در معنی بیرون دہد و بیان کند
و جملہ دقائق محبت را جواب گوید و ہمہ وقت در بحر معنی آشنا کند تا دُرے کہ
در اسرار و انوار الٰہی بود آن را بیرون آرد و پیش جوہریان مصر عرض کنند
چون ایشان آن را بینند پسندند تحقیق بدانند کہ او عارف ست بعد ازان
ہمدرین محل فرمود کہ عارف ہمہ وقت در ولولہ عشق ست و متحیر در آفرینش قدرت
خداے باشد اگر استادہ است در وہم دوست ست و اگر نشستہ است در ذکر دوست
است و اگر خفتہ است در خیال دوست متحیر ست و اگر بیدار است در گرد حجاب عظمت
دوست ست طواف می کند بعد ازان فرمود کہ اہل عشق نماز بامداد بگذارند
و بر جاے نماز قرار گیرند تا آفتاب بر آید و مقصود ایشان را این باشد کہ بہ نظر
دوست قبول افتند و انوار تجلی دمبدم بر سر ایشان گردد آنگاہ فرمود چون
آن کس بعد از نماز غرض بامداد بگذارد و بر جاے نماز قرار گیرد فرشتہ را
فرمان شود تا بیاید و برابر او بایستد تا آن زمان او را امرزش خواہند کہ او
ازانجا برخیزد آنگاہ ہمدرین محل فرمود کہ خواجہ جنید بغدادی رحمہ اللہ تعالی
در عمدہ خویش مے نویسند و آن اشارت ست از اسرار الٰہی کہ روزے
رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ابلیس را غمگین دریافت پرسیدم غم و اندوہ
ترا سبب چیست کہ چنین پر خوف نگداختہ جواب داد کہ از کردہ چہار چیز از
امت تو یکے موذنان کہ ایشان بانگ نماز مے گویند زیرا چہ آن زمانکہ ایشان

از بہشت بدنیا آمد او را باحوّا صحبت افتاد مہتر جبرئیل علیہ السلام بیامد و گفت یا آدم برخیز خویشتن را بشوے یعنی غسل کن چون مہتر آدم غسل کرد خوشی و فرحتے حاصل شد گفت یا اخی جبرئیل علیہ السلام این مزدی و مکافاتے ہست گفت ای آدم علیہ السلام بعد دہر موے کہ در اندام تست ثواب یکسالہ عبادت مر ترا حاصل آید و بعد دہر قطرہ کہ آب بر اندام تو رسیدہ است از ہر قطرہ خداے تعالی فرشتہ بیافریند تا روز قیامت عبادت می کند و ثواب آن مر ترا باشد بعد ازان مہتر آدم صلوات اللہ علیہ وسلامہ گفت یا اخی جبرئیل این ثواب مراست یا فرزندان مرا ہم جبرئیل گفت یا آدم ہر کہ از فرزندان تو کہ مومن ست چون او غسل از حلال کند بعد دہر موی کہ بر اندام او بود یک سالہ عبادت در دیوان او نبویسند و ہر قطرۂ آب کہ از اندام او بر زمین افتد حق تعالے فرشتہ بیافریند تا روز قیامت تسبیح و تہلیل مے کند و ثواب آن مرد مومن را باشد چون خواجہ این تمام کرد بگریست و فرمود کہ این فواید در باب کسانے ست کہ از حلال غسل کنند اما طائفہ کہ از حرام غسل کند ہر موے کہ بر اندام باشد حضرت عزت یک سالہ گناہ در نامۂ اعمال ثبت کند و ہر قطرہ آب کہ بر زمین افتد یک دیو آفریدہ شود تا روز قیامت ہر بدے کہ در وجود آن دیو آید بزہ مر آن کس را باشد کہ او از زنا غسل کند آنگاہ فرمود کہ اول روندگان راہ شریعت انیست چون مردم در شریعت ثابت آمد و ہر چہ فرمان شریعت ست بجای آرد ازان فرمان ذرہ تجاوز و تفاوت نکند بیشتر شود بپایہ دویم رسد کہ آن را طریقت خوانند بعد ازان چون درین مرتبہ ثابت شد چنانچہ شرائط طریقت ست وانچہ درو فرمان ست بر سنت روندگان راہ سلوک کروقتے ازان تجاوز نکند بیشتر در مرتبہ معرفت رسد چون در مرتبۂ معرفت رسید آنجا ہم شناخت و جائے کہ

یک چیز نشان عارفان ہمین ست کہ عارف ہمہ وقت در تبسم میباشد و آنزمان کہ عارف تبسم میکند در عالم ملکوت حیات مقربان در نظرگاہ مے افتد پس ہر چہ از ایشان ظاہر مے گردد او تبسم می کند بعد ازان فرمود کہ در عارفان حالی است آن زمانکہ آن حال در ایشان پیدا میشود در یک قدم کہ می زنند از عرش تا حجاب عظمت می گردد و از انجا تا حجاب کبریا میرسد بعد ازان بقدم دویم بمقام باز میرسند آنگاہ خواجہ چشم بر آب کرد دیگر بیست کہ کمترین درجہ عارف ہمین ست اما آنکہ کاملان را درجہ است آن درجہ ایشان را خدا ے عز وجل داند کجا ست و کجا میرسند و کے باز می آیند زیرا چہ حقیقت آن معلوم نشد کہ ایشان در انجا کجا می روند و کے می آیند الحمد للہ علی ذلک مجلس دویم دروز پنجشنبہ دولت پا یبوس میسر گشت سخن در جنابت افتادہ بود مولانا بہاؤ الدین بخارے و مولانا شہاب الدین محمد بغدادی بخدمت حاضر بودند بر لفظ مبارک راندکہ جنابت زیر ہر موی است بر تن آدم پس مرد را باید کہ زیر ہر موے کہ جنابت است آب برساند و تر کند موی ہاے خویش را کہ اگر یک موی خشک بماند آب نرسد روز قیامت تن با وے خصمی کند آنگاہ فرمود کہ در فتاوی ظہیریہ نبشتہ دیدہ ام دہان مردم پاک ست و آنکہ جنب شود در ہر چہ آب بخورد آنجا پلید نہ گردد اگر او بی طہارت و یا جنب بود و یا حائض بود یا مومن بود و یا کافر بود دہان پاک ست بعد ازان ہمدرین محل فرمود کہ وقتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نشستہ بودند اصحابی بر پای خاست سوال کرد یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اگر کسی جنب بود و ہوا تابستان باشد و او عرق کند جامہ دران آلودہ شود پلید گردد یا نہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود کہ نشود و آب دہن پاک ست اگر بجامہ رسد پلید نہ گردد بعد ازان ہمدرین محل فرمود کہ شنیدہ ام از زبان خواجہ عثمان ہارونی رح کہ چون آدم

آمده پرسید که امروز چند سال ست که بدین طریق نماز می گذارے گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امروز قریب چہل سال ست که میگذارم رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چشم پر آب کرد و فرمود که ہیچ نماز نکردہ کہ درین چہل سال اگر بمروے بر سنت من نمردہ باشی آنگاہ فرمود که شنیدہ ام از زبان خواجہ عثمان ہارونی رحمۃ اللہ کہ فرداے قیامت از انبیا و اولیا تا اینجا کہ مسلمان اند ہرکہ از عہدہ نماز بیرون آمد و برست و ہرکہ از جواب نماز بیرون نیامد بر دست زبانیہ دوزخ گرفتار گشت آنگاہ ہمدرین محل فرمود کہ وقتے در شہرے بودم نام آن شہر یاد نماندہ است اما نزدیک شام ست بیرون آن شہر غارے بود بزرگے در آن غار مسکن داشت شیخ اوحد محمد الواحد غزنوے گفتندے استخوانی در وجود مبارک ایشان ماندہ بر سجادہ نشستہ بود و دو شیر پیش در او استادہ دعاگو از ترس شیران نہ توانست کہ نزدیک رود نظر آن بزرگوار بر من افتاد آواز داد کہ بیا و مترس چون نزدیک شدم روے بر زمین آوردم بنشستم اول سخن کہ آن بزرگ بر من گفت این بود کہ اگر تو قصد یکے نہ کنی او نیز قصد تو نہ کند یعنی چنین کس ست کہ از وے می ترسی بعد ازان فرمود کہ چون خوف حق در دل یکے باشد ہر کہ بود از وے در خوف بود شیر خود کدام کس ست کہ از مردم در خوف نبود الغرض ازین بابت سخن ہا بسیار گفت بعد ازان فرمود کہ اے درویش از کجا میرسے گفتم از بغداد فرمود نیکو آمدے اما باید کہ درویشان را خدمت کنے تا مرد بزرگ گردے اما بشنو امروز درین غار چند سال ست کہ سکونت کردہ ام و از جملہ خلائق عزلت گرفتہ ام از ترس یک چیز کہ سی سال است کہ از گریہ آسودہ ام ازین ترس شب و روزے گریم گفتم آن چیز کدام است فرمود نماز ست آن

آشنائی آمد حقیقت بدان که روشنائی پیدا شد چون درین مرتبه ثابت شد در مرتبهٔ چهارم رسید که آن مرتبهٔ حقیقت ست بعد ازان چون مردم درین مرتبه رسد پس هرچه مے طلبد می یابد آنگاه فرمود که وقتے بزرگے بود از وے شنیدم که او فرمود عارف کسی ست که از هر دو کون ببُرد و فرو گردد پس مقام فردانیت تواند که برسد زیرا چه درین راه کسے بهتر گیرد که از همه بیگانه گشت آنگاه همدرین محل فرمود که نماز امانتے ست از پروردگار عالم بر بندگان پس بندگان را واجب ست که آن امانت را چنان نگاه دارند و حق آنچنان بجا آرند که هیچ خیانتی در وے ظاهر نه شود بعد ازان فرمود چون این کس در نماز میشود باید که رکوع و سجود تمام بجا آرد چنانچه شرط است و ارکان نماز نیکو نگاه دارد آنگاه فرمود که در صلوٰة مسعودی نبشته دیده ام که چون مردم نماز نیکو تر بگذارد حق آن تمامی بجا آرد و رکوع و سجود و قرات و تسبیح او نگاه دارد فرشتگان آن نماز او برا در آسمان برند نورے ازان نماز شایع شود پس درہاے آسمان بکشایند و آن نماز در زیر عرش برند فرمان آید که سجده کن و آمرزش خواه مر آن نماز کننده را که حق تو نیکو نگاه داشته ست آنگاه خواجه چشم پر آب کرد و فرمود که در حق نماز گذارندگان ست و آنکه حق بجا نیارد و ارکان نماز نگاه ندارد چون فرشتگان آن نماز خواهند که بالا ببرند درہاے آسمان کشاده نه گردند فرمان آید این نماز را ببرید بر روے آن نماز کننده باززنید پس نماز بزبان حال بگوید که ضایع کردے بعد ازان همدرین محل فرمود وقتے در در بخارا بودم میان اهل دستاربندان این حکایت از ایشان شنیده ام که وقتے حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مردے را دید که نماز می گذارد و رکوع و سجود و حق نماز بجا می آورد باستاد چون او از نماز فارغ

مچ و بعضے بر سبیل ترغیب و بعضے بوجہ ترہیب مر بندگان را و اندرین ہفتصد
جاے وصیت کرد کہ نماز را برپاے دارید کہ ستون دین نماز است آنگاہ در تفسیر
معروف ست کہ بروز قیامت پنجاہ موقف بایستانند و از پنجاہ چیز ایشان را
سوال کنند اما اگر بندہ از سر موے از شرائط موے از ہر موی ایمان و صفتہاے او
و شناخت باری تعالی بیرون آید نیکو و اگر از عہدۂ آن بیرون نیاید ہمہ اینجا
بدوزخ فرستند بعد ازان بموقف دوم بایستانند از نماز و فریضہ سوال کنند
اگر از عہدۂ آن بیرون آید نیکو و گرنہ ہم ازانجا با موکلان دوزخ فرستند
بعد ازان در موقف سوم بایستانند از سنتہاے رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم پرسند اگر از عہدۂ سنتہا بیرون آید برہد و گرنہ با موکلان پیش حضرت
رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستند کہ این کس از امت تست
کہ در سنتہا تقصیر کردہ است چون این فوائد تمام کرد ہاے ہاے بگریست
و این لفظ مبارک راند کہ واے بر آن کس کہ فرداے قیامت از رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شرمندہ ماند پس او را جا کجا باشد چون از روے
شرمندہ باشد پیش کہ رود بعد ازان چون خواجہ این فواید تمام کرد ہر کسے
بازگشت الحمد للہ علےٰ ذلک مجلس سوئیم روز چہارشنبہ دولت پایبوس
میسر گشت شش نفر درویش از جانب سمرقند آمدہ بودند و بخدمت نشستہ
از ہم چنان مولانا بہاء الدین بخاری کہ ملازم صحبت خواجہ بودے در آمد نشست
بعدہ او حد کرمانے آمد روے بر زمین آورد نشست سخن درین بود کہ نماز
فریضہ تاخیر کنند تا وقت بگذرد و قضا بگذارند بر لفظ مبارک راندکہ زہے
مسلمانان کہ ایشان اندکہ نماز در وقت نگذارند و تاخیر کنند تا وقت بگذرد
بست ہزار واے بر مسلمانے ایشان کہ در بندگی کردن موے تقصیر کنند آنگاہ

تر مانکه نماز بیگذاردم در خود می بینم وے گریم که اگر ذرہ انچہ شرط نماز ست فوت
شود ازین جملہ انچہ کردہ ام ضائع گردد و بیک زمانے طاعت بر روے من
باز زنند پس اے درویش اگر خود را از حق نماز بیرون بتوانے آوردکارے
کردہ باشے واگرنہ عمری ست کہ بغفلت ارمامی رود و ہمہ کار ضائع کردہ باشے
آنگاہ این حدیث فرمود کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مے فرماید ہیچ
گناہی میست بزرگتر ازین نزدیک خداے تعالی در دنیا و دشمن تر بہ قیامت
بعدہ ازان سخن در دوزخ افتادہ از کسے کہ او نماز چنانچہ شرط است نگذارد و
حق آن بجا نیارد و بر سر آن بوقت بگذارد در وقت نہ گذارد بعدہ ازان
آن بزرگوار فرمود مرا کہ استخوانے و پوستے ماندہ می بینی ہم ازین سبب نیدانم
حق نماز بجاے آرم یا نہ چون حکایت بگفت سبب پیش واشت برگرفت مراد
او ازین سخن ہمہ بگفت کہ عہدہ نماز بزرگ عہدہ الیست اگر سلامت ازین عہدہ
بیرون آمدے برستی واگرنہ چنان شرمندہ مانے کہ فردا ازین روے بہ کسے
نتوانی نمود بعدہ ازان خواجہ چشم پر آب کرد بر لفظ مبارک راند کہ اے درویش
نماز ستون دین ست و رکن ستون ست پس ستون برپا شد خانہ سلامت
بماند وآنگاہ کہ ستون از خانہ برفت خانہ فی الحال بیرون شود و چون اسلام
و دین را نماز ستون ست ہر کہ خلل اندر نماز ہا و فریضہ و سنت و رکوع و سجود
اندر آمد پس حقیقت اسلام و دین وے ہمچنان خراب باشد بعدہ ازان فرمود
کہ در شرح صلوۃ مسعودے امام زاہد رحمہ اللہ در واسعہ نبشتہ خداے عز وجل
در ہیچ عبادتے چندان تغلیظ و تشدید نہ کرد چنانچہ در نماز آنگاہ ہم
درین محل حکایت فرمود کہ امام جعفر صادق رض روایت کرد کہ خداے تعالے
نصیحتے جا بجا در قرآن یاد کردہ است بعضے ازان خطاب ست بہ لفظ

کہ رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ است اَسْفِرُوْا بِالْفَجْرِ فَاِنَّهٗ اَعْظَمُ لِلْاَجْرِ
یعنی نماز بامداد روشن تر بگذارید تا ثواب بیشتر یابید و در نماز پیشین سنت
آنست کہ تاخیر کنید تا ہوا خنک شود آنگاہ بگذارید در تابستان و در زمستان
ہمین کہ سایہ گشت نماز پیشین بگذارید چنانچہ در حدیث آمدہ است از
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اَبْرِدُوْا بِالظُّهْرِ فَاِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ
یعنی در تابستان نماز پیشین در خنک گاہ بگذارید بعد ازان فرمود کہ وقتی
خواجہ بایزید بسطامی رحمہ اللہ تعالی را نماز بامداد قضا شد چندان بگریست و
نوحہ کرد و زاری کرد ہاتف آواز داد کہ اے بایزید چندان گریہ کردے
کہ نماز بامداد فوت شد آن نماز ہزار نماز را ثواب در نامۂ اعمال تو نبشتہ شد
آنگاہ فرمود کہ در تفسیر محبوب قریشی نبشتہ دیدہ ام کہ ہر کہ پنج نماز پیوستہ
بگذارد تا فرداے قیامت پیش او شدہ آن نمازے رود بعد ازان برلفظ
مبارک راند و این خبر فرمود کہ رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ
ہر کرا نماز نیست او را ایمان نیست آنگاہ فرمود قال علیہ الصلوٰۃ والسلام
الایمان لمن الصلوٰۃ لہ ہمدرین محل حکایت فرمود کہ شنیدہ ام از زبان
شیخ الاسلام خواجہ عثمان ہارونی رح کہ در تفسیر امام زاہد آمدہ است فَوَيْلٌ
لِّلْمُصَلِّيْنَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُوْنَ یعنی چنان باشد کہ ویل چاہی ست
اندر دوزخ و گروہے گویند کہ وادی ست اندر دوزخ دران وادے
عذاب سخت و آن عذاب نباشد مگر کسانی را کہ نماز را از وقت تاخیر کنند و
در وقت نگذارند بعد ازان ویل را تفسیر فرمود کہ ویل ہفتاد ہزار بار
بخداے عز وجل بنالد از درد عذاب آن کہ یارب این عذاب چنین سخت
جاے کدام طائفہ خواہد بود فرمان آید براے آنانکہ نماز در وقت نہ گذارند

ہم درین محل فرمود کہ در شہرے بودم مسلمان آن شہر را رسم بودے کہ پیش از وقت
برائے نماز مستعد شدندے طریق منتظران استادندے از ایشان سوال
کردم کہ درین حکمت چیست کہ پیش از وقت ہمہ مستعد می شوید گفتند آن
سبب آنکہ چون وقت نماز درآید بر فور نماز ادا کنیم و چون مستعد نباشیم پس
وقت بگذرد و فردا این روے بر رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چگونہ
بنمائیم کہ حدیث ما را خبر کردہ است و فرمان داد قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم عَجِّلُوْا بِالتَّوْبَۃِ قَبْلَ الْمَوْتِ وَعَجِّلُوْا بِالصَّلٰوۃِ قَبْلَ الْفَوْتِ یعنی لشتابید در
توبہ کردن پیش از مرگ و لشتابید در گذاردن نماز تا آنکہ فوت نشدہ است
بعد ازان حکایت دیگر فرمود کہ در روضہ امام یحیی حسن زندوسی رح در واقعہ شنیدہ
دیدہ ام و پیش مولانا حسام محمد بخاری کہ استاد این شکستہ بود گذشتہ ام و
این حدیث از ایشان یاد دارم کہ گفت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
مِنْ اَکْبَرِ الْکَبَائِرِ اَلْجَمْعُ بَیْنَ الصَّلٰوۃِ یعنی بزرگ ترین گناہان آنست کہ نماز
فریضہ را تاخیر کنند تا وقت بگذرد دیگجا ہر دو نماز بگذارند بعد ازان فرمود
کہ در مجلس خواجہ عثمان ہارونے نور اللہ مرقدہٗ حاضر بودم از ایشان شنیدہ ام
بروایت ابوہریرہ رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلے علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ
نماز دیگر را تاخیر کند تا فرو شود آفتاب بدان وقت کہ متغیر گردد و روشنائی
مے رود برہ مند شود پس یاران روے بر زمین آوردند و گفتند یا رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وقت او تعین شود فرمود وقت این ست آنکہ
آفتاب رنگ خود نہ گردانیدہ باشد و روشن باشد برنگ خود یعنی زرد
نہ گشتہ باشد اندر تابستان و زمستان ہمین حکمت دارد بعد ازان فرمود
در ہدایہ فقہ این حدیث نبشتہ دیدہ ام بخط شیخ الاسلام خواجہ عثمان ہارونی رح

سوگند راست بر زبان راندند و این در حالت سکر بود چون در عالم صحو آمد پرسید که من سوگند امروز خورده ام گفتند آرے فرمود که چون امروز نفس من خیره باشد که بدین سوگند راست خورد فردا سوگند دیگر ہم خورده خواهد شد چون عادت شد بعده قسم راند تا بزیم سخن نگویم خدمت خواجه چهل سال بزیست بر ہیچ آفریده سخن نگفت کفارت آن یک سوگند راست که خورده بود بعد ازان دعا گو التماس نمود که اگر خدمت خواجه را کار آمدے گفت اشاره کردی و با شاره کار فرمودی چون خواجه این فوائد تمام کرد خلق و دعا گو روی بر زمین آورد ہر کسی باز گشت خواجه مشغول گشت الحمد للہ علی ذلک مجلس چهارم روز دوشنبه سعادت پابوس حاصل شد آنروز شیخ شهاب الدین سهروردی و خواجه اجل شیرازی و شیخ سیف الدین باخرزی رحمۃ اللہ علیہم از برائے دیدن آمده بودند سخن در آن افتاده بود که صادق در محبت کیست بر لفظ مبارک راند که صادق در محبت کسے بود که چون بلائے دوست باز گردد و بطوع رغبت آن بلا را قبول کند بعد ازان شیخ شهاب الدین سهروردی رح فرمود که صادق در محبت کسے بود که در عالم شوق و اشتیاق غالب باشد اگر صد ہزار تیغ بر سر او زنند او را ہیچ خبر نباشد بعد ازان خواجه اجل شیرازی رح فرمود که صادق در دوستے مولیٰ کسے بود که اگر او را ذره ذره کنند و بر سر آتش سوزند و خاکستر کنند او دران دم نزند صادق باشد بعد ازان شیخ سیف الدین باخرزی فرمود که صادق در دوستی مولیٰ کسے بود که ہمیشه او را ضربے برسد او در مشاہده دوست را فراموش نکند و ہیچ اثر آن پیدا نشود آنگاه شیخ الاسلام خواجه معین الدین ادام اللہ تقواه فرمود این سخن به شیخ شهاب الدین نزدیک ترست و سابق ست از انکه در آثار اولیا نبشته دیده ام که وقتے رابعہ بصری و خواجه حسن بصری و مالک دینا

وقضا کنند آنگاه فرمود که وقتے امیر المومنین عمر خطاب رضی اللہ تعالے عنہ نماز
شام بگذارد و در آسمان نگہ کرد ستارہ در آسمان پیدا شدہ اندر خانہ رفت
کفارت آن بردہ آزاد کرد و این از سبب آن بود کہ چون آفتاب
فرو شود تاخیر نہ کند در حال نماز مغرب بگذارد کہ سنت ست بعدہ ازان سخن
در صدقہ افتادہ بود بر لفظ مبارک راند ہر کہ گرسنہ را سیر گرداند حق سبحانہ
تعالے روز قیامت میان او و میان دوزخ ہفت حجاب پیدا آرد کہ بزرگے
ہر حجاب پانصد سال راہ باشد آنگاہ لختے سخن در دروغ گفتن افتادہ بود
بر لفظ مبارک راند کہ ہر کہ سوگند دروغ خوردہ کوے خانمان خود را ویران
کردہ باشد و ذخیرہ برکت ازان خانہ برگیرند آنگاہ ہمدرین محل حکایت فرمود
کہ وقتے در مسجد جامع بغداد مذکرے بود مولانا عماد الدین بخارے گفتندے
از حد مرد صالح بود و تذکیر مے کرد و این حکایت از وی شنیدہ ام فرمود کہ وقتے
خداے عز و جل بر مہتر موسیٰ صلوات اللہ علیہ صفت دوزخ مے کرد فرمان آمد
کہ یا موسی اندر دوزخ ہاویہ وادی آفریدہ ام و آن ہاویہ ہفتم دوزخ ست
از ہمہ پرہول تر و تاریک تر و آتش آن ہم تاریک و تیز تر و عذاب سخت تر
و مار و کژدم در آن بیشتر و سنگہا کبریت ست اندران دوزخ کہ ہر روز آن را
مے تابند پس اے موسی یک قطرہ کہ ازان کبریت ست اندر دنیا افتد ہمہ آبہاے
دنیا حسک گردد از تیزی آن کوہ ہا فرو ریزد و از شورش آن ہفت طبق زمین
بشگافد از کرمے آن پس اے موسے آن عذاب بدین سختی از براے دو گروہ
آفریدہ اند یکے از براے آن کسانکہ ستیزہ کاری کنند و در نماز یعنی نہ گذارند دیم
از براے آن کسان کہ سوگند دروغ خورند بنام من آنگاہ ہمدرین محل فرمود
کہ بزرگے بود او را خواجہ محمد اسلم طوسے گفتندی وقتے در کار سے خدمت انسان

بزرگ را پرسیدم که حال ما جرا چیست که چنین ضعیف وحقیران بزرگوار شده اند
ضمیر روشن که در روی بود پیش ازین که ما میگویم او به فور مکاشفه کرد که ای
درویش روزی درویش با یاری در گورستان میگذشت نزدیک گور
قرار گرفتم چون نشستم قضا را آن چیزی لهو بگفت مرا خنده قهقهه آمد از ان گور
آواز بر آمد که ای غافل کسی را که این مقام پیشت و حریفی که همچو ملک الموت
مونس اوست و درین خاک مار و مور بود او را با خنده چه کار بود همین که این
شنیدم آهسته برخاستم دست یار بوسیدم و ورا وداع کردم او جای رفت
من بماندم درین غار قرار گرفتم چنانچه از هیبت این سخن درگذاریم و هر روز بر جو گریستن
می ریزیم و این یاد می کنیم و امروز مدت چهل سال ست که از شرم این خنده
قهقهه سوی آسمان ندیده ام و شرمنده ام که فردا این روی چگونه خواهم نمود
بعد ازان همدرین محل حکایت فرمود بزرگی بود که او را خواجه عطا سلمی گفتندی
چهل سال او جانب آسمان ندید پرسیدند که چرا چندین می گریی گفت که از ترس
گور و هیبت قیامت بعد ازان پرسیدند اینکه جانب آسمان نمی بینی از کجاست
فرمود که از شرم گناه که بسیار کرده ام و در مجلسها خنده قهقهه زده ام ازین سبب
دیده بالا نمی کنم و بسوی آسمان نمی بینم بعد ازان حکایت دیگر فرمود که خواجه قتیبه موصلی
که یکی از بندگان طریقت بود هشت سال بگریست که گوشت و پوست از رخسار
مبارک ایشان می ریخت آنگاه بعد از نقل او را در خواب دیدند گفتند
خدای تعالی با شما چه کرده است گفت بیامرزید اما آن زمان که بالا بر آوردند
چون زیر عرش بردند سجده کردم اما لرزان و ترسان خطاب آمد که قتیبه چرا چندین
بگریستی مرا غفار ندانستی سر بسجده نهادم و مناجات کردم ای که غفار ربی دانستم
اما از ترس ضغطه گور و هیبت قیامت و درشتی ملک الموت میگریستم که دران

و خواجہ شقیق بلخی رحمۃ اللہ علیہم ہمہ در بصرہ یکجا نشستہ بودند سخن در صدق
محبت می رفت ہر کسے سخن در دوستی میگفت ہمچنان خواجہ حسن بصری رح
گفت کہ صادق در دوستے مولی کسے بود کہ چون او را در دے و محنتے رسد او
دران صبر کند رابعہ گفت اے خواجہ ازین بوے منی می آید آنگاہ مالک دینار
گفت کہ در دوستے مولے کسے صادق ست ہر بلای و جفاے کہ از دوست
بدین کس برسد او دران رضا طلبے کند و بدان راضی باشد رابعہ فرمود کہ بازین
بایستے بعد ازان خواجہ شقیق رح فرمود کہ در دوستے مولے کسے صادق بود
اگر او را ذرہ ذرہ گردانند بدان دم نزند رابعہ فرمود کہ چون او را المی و حزنے
برسد او در آن مشاہدۂ دوست فراموش نہ کند آنگاہ خواجہ فرمود کہ ما را این
قرار ست شیخ سیف الدین باخرزی رح فرمود کہ سخن در صدق محبت ہمین ست
آنگاہ سخن در خندہ افتاد بر لفظ مبارک راند کہ در اصل خندہ قہقہہ کہ یکے از
گناہان کبیرہ است درمیان اہل سلوک ہمین خندہ قہقہہ است آنگاہ فرمود
اول بازی خندہ قہقہہ است اما در گورستان منع آمدہ است کہ آن جایگاہ عبرت
ست نہ جاے لہو و بازی زیرا چہ در خبر ست از رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم ہر گاہ کہ کسے در گورستان بگذرد مردگان گویند کہ اے غافل اگر تو بدانے
کہ ترا چہ پیش ست گوشت و پوست بر اندام تو بریزد بعد ازان بر لفظ مبارک
راند و ہم درین محل این حکایت فرمود کہ وقتے در کرمان من و شیخ اوحد کرمانے
مسافر بودیم پیری منتہی از حد بیش بزرگ و صاحب نعمت مشغول اما مشغولی
کہ دران بزرگ دیدم وقتے کسے را چندان مشغول ندیدم الغرض چون او را
دریافتم سلام کردم دیدم کہ ہمین روحی در ایشان ماندہ بود گوشت و پوست
گوئی در ایشان نبود آن بزرگوار سخن نیز کمتر میگفت در خاطر گذرانیدم کہ این

نعره بزد و بیفتاد چون بدیدم جان داده بود ساعتے شد که بر خود چون نمک بگداخت
آب شد و ناپیدا گشت از خوفیکه دران بزرگ دیدم وقتے در ہیچ آفریده ندیده
بودم و نشنیده بودم آنگاه فرمود آنچنان بخود فرو شدم که ہر روز بر خود میگدازم
از ہیبت گور با شما بعد از سی سال سخن گفته ام و این حکایت کرده ام پس اے
عزیزان این مقدار که مردم بخلق مشغول گردد پس در کار خود چرا بینا شد
زیرا چه ہمه مقدار که مردم به خلق مشغول گردد از خداے عزوجل بازمی ماند پس باز
میکردند دنبال زاد و راحله مشغول گردید که ما ہمه آن پیش داریم که سلامت توانیم
گذشت این بگفت و دو خرما پیش واشت بر دست امن داد و خود برخاست
در گریه مشغول شد بعد از ان خواجه ہاے ہاے بگریست پس اے درویش
بدان خداے که جان من اندر قبضه اوست از ان روز باز تا غایت امروز
دعا گو برین ست و از ہیبت مرگ و گور ہر روز در گدازم و از ترس بر خود
مے ریزم و زاد و راحله ندارم که بدان توت از ان ترس بگذرم آنگاه فرمود
که از گناه کبیره است در گورستان طعام و آب خوردن بہواے نفس یعنی عمداً
و قصداً پس او ست ملعون و منافق آنگاه ملایم این معنی حکایت فرمود که
در روضه امام یحیے ابو الخیر زند وسے رح نبشته دیده ام از رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم من اکل فی المقابر طعاماً او شراباً فهو ملعون و منافق یعنے ہر که
بخورد در مقبره ہا طعام و شراب پس او ملعون و منافق ست بعد از ان
ہم درین محل حکایت فرمود که وقتے خواجه حسن بصری رح در گورستان میگذشت
طایفه مسلمان را بدید که در گورستان لبطعام و شراب مشغول بودند نزدیک
ایشان شد و گفت اے خواجگان شما منافقانند یا مسلمانان این سخن
ایشان را دشوار نمود خواستند تا بد کنند خواجه فرمود من بہر آن مے گویم

تنگ بعد حال من چگونہ خواہد بود بعد ازان فرمان شد کہ چون ازین ترسیدے
باز کرد کہ ازان ترس امین گردانیدم وترا بیامرزیدم آنگاہ فرمود کہ وقتے در
سیوستان برابر خواجہ عثمان ہارونے رح مسافر بودم در مقامے صومعہ بود دران
صومعہ درویشے شیخ صدرالدین محمد احمد سیوستانی گفتندی از حد مشغول و بزرگ
من چندر روز ملازم صحبت او بودم ہرکہ در صومعہ ایشان بیامدے محروم باز نگشتی
درعالم غیب رفتہ چیزے بردست او دادی واین سخن بگفتے کہ این درویش
را بدعای ایشان یاد کنید من ایمان خود در گور سلامت توانم بردکارے
کردہ باشم الغرض آن بزرگوار چون حکایت گور وہیبت مرگ بشنیدے
چنان برخود بلرزیدے کہ برگ بید بلرزد وازچشم خون روان شدے گوئی
چون چشمۂ آب ست بعد ازان ہفت شبان روز درعالم گریہ بودے امّا
ایستادہ و دو چشم در ہوا داشتہ است کہ ما را از گریہ نمودن او گریہ کشادے
کہ این چہ مردست واین چہ بزرگ است بعد ازان چون ازان عالم فارغ
آمدے نشستے روی سوی ما کردی وگفتے اے عزیزان کسے را کہ مرگ درپیش
است وحریفے ہمچو ملک الموت وروزی ہمچو روز قیامت پیش باشد او را با خواب
وقرار وخندہ وخوشدلی چہ کار بود وبکار دیگر مشغول شدن چگونہ خوش
آید آنگاہ فرمود کہ اے عزیزان اگر شما را از حال خفتگان زیر خاک کہ اسیر
مور و مار اند ومحبوس در زندان خاک اند اگر ذرۂ معلوم شود کہ بہ ایشان چہ
معاملہ مے رود استادہ بر خود بگداختے وچون نمک آب گردیدے آنگاہ فرمود کہ
عزیزان وقتے دعاگو در بصرہ بزرگے را دید از حد مشغول برابر او در گورستانی
بودم واو صاحب کشف بود نزدیک گوری من وآن بزرگ نشستہ بودم
کہ مردہ آن گور را عذابے کردند اما عذابی سخت آن بزرگ چون معاینہ دید

یؤذون المؤمنین بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما مبینا معنی چنین باشد
رنجانیدن برادر مسلمان از گناه کبیره و رنجش رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم و رنجش خدای عزوجل ست بعد ازان خدمت خواجہ حکایت
فرمود در وقتے ملکے بہ ظلم و تعدی دست دراز کرد بندگان خدایرا ملامت و جبر
ہلاک میکرد و در عذاب میداشت بعد ازان بعد مدتی ہمان ملک ظالم را بشیر
در مسجد کنکرے در بغداد استاده دیدند موے سر و ریش پراگنده و در خاک
یکے شده و ازان غافل قاعده تمام برگشته و خاکستر بر اندام انداخته و خراب
و منغص گشته است شخصے او را شناخت پرسید که تو ہمان ملکی که در مکہ بر خلق
ظلم و تعدی میکردی شرمنده شده گفت که تو مرا از کجا شناختے و چه دانے
گفت ترا آن روز با آن نعمت و دولت دیده ام استاده بر خلق خدائے
نمی بخشیدی دست ظلم و تعدی دراز کرده بودی گفت آری در انوقت بندگان
خدائے را بیموجبے می رنجانیدم و ستم بر ایشان میکردم لاجرم سزائے خود دیدم
بعد ازان خدمت خواجہ حکایت فرمود که وقتے در بغداد بودم خدمت خواجہ
در کناره دجلہ صومعه دیدم دران صومعه بزرگے مسکن داشت چون سر دران
صومعه کردم سلام گفتم جواب سلام باشاره باز داد و ہم باشاره فرمود که
بنشین زمانے بنشستم روی سوی من کرد گفت اے درویش قریب پنجاه
سال باشد که از خلق عزلت گرفته ام و اینجا مسکن ساخته ام چنانچه شمایان
مسافرت میکنید مرا نیز در عالم ہمین نوع مسافرت بودے در شہرے رسیدم
بزرگے از دنیاداران دیدم استاده از برائے داد ستد خلق خدایرا در رنجش
میداشت و دران غلو میکرد من او را ہیچ نه گفتم و باز نداشتم و دیده و نادیده
میکردم و میگذشتم ہاتف غیب آواز داد که اے درویش چه شدی اگر برای حق

کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مے فرماید کہ در گورستان طعام وشراب خورد او منافق باشد زیرا چہ این مقام ہیبت وعبرت ست کہ معاینہ مے کنید وبعضے بہتر از شما درین خاک خفتہ اند واسیر مور ومار وہ بہ زندان محبوس ماندہ وگوشت وپوست ریزندہ وجمال ایشان باخاک یکے شدہ شما بدست خود آن چنان عزیزان را بخاک سپردید شمارا چگونہ دل مے شود کہ اینجا طعام وآب میخورید وبلہو ولعب مشغول مے شوید چون خدمت خواجہ انیمعنی بر ایشان بگفت علی الفور جوانان ثابت شدند کہ باز گردیم شما بخشید بعدہ خدمت خواجہ ہمدرین محل حکایت دیگر فرمود کہ در ریاحین نبشتہ دیدہ ام کہ وقتے حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر قومے گذشتہ کہ در خندہ ولہو ولعب مشغول اند حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باستاد وسلام گفت ایشان در حال نجاستند ہر ہمہ روے بر زمین آوردند چون بندگان دست پیش آوردہ باستادند حکمے کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بود بہ ہیچ حکم فرمود کہ اے برادران شما از مرگ امین شدید ہر ہمہ باتفاق گفتند کہ خیر یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس فرمود چگونہ در خندہ ولہو ولعب وحزن غافل وار مشغول گشتہ اید نصیحت حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چنان در ایشان اثر کرد کہ پیش ہیچکس آن طایفہ را در خندہ ندید آنگاہ خدمت خواجہ فرمود کہ مشائخ طبقات واولیا صفات طریقت وامامان دین محققان معرفت کہ از جملہ دنیا وانچہ در دنیاست تبرا گردند سبب آنکہ چندین عقاب ہیبت وحیرت پیش میدیدند آنگاہ فرمود کہ در مرتبہ سویم کہ آن را نیز اہل سلوک گناہ کبیرہ می نویسند آنست کہ ہیچ گناہ بزرگ تر ازان نیست کہ برادر مسلمانے را بی موجبی بیازارد چنانچہ در نص کلام اللہ مسطور ست کہ فرمان مے شود والذین

یعملون

که روزے رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر قومے گذشت آن طایفہ را دید ذکر خدائے تعالی میگویند مگر در خنارہ ولہو مشغول اند وہیچ از ذکر وخواندن دلہاے ایشان نرم نمی شود پس رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باستاد وگفت وہو طایفہ ثالث منافقون یعنی این طایفہ سویم منافقانند کہ در شنیدن کلام اللہ ہیچ دل ایشان نرم نگردد آنگاہ حکایت فرمود کہ خواجہ ابراہیم خواص رحمۃ اللہ علیہ بر جماعتی گذشت ایشان از ذاکران بودند نشستہ ذکر میگفتند ہمین کہ خواجہ ابراہیم نام خدائے عزوجل بشنید چنان ذوق دروی پیدا شد کہ خواجہ ابراہیم در رقص شد ہفت شبانروز در رقص بیہوش بودے کہ خبر از خود نداشتے ہر بار کہ بہوش باز آمدے نام خداے بر زبان راندے باز در عالم بیہوشی مستغرق شدے ہمین ہفت شبانروز برین منوال بودے وچون بہوش باز آمد تجدید وضو کردی ودوگانہ نماز بگذارد وسر بسجدہ نہاد وباز گفت یا اللہ سر بر نکرد جان بداد آنگاہ خواجہ چشم پر آب کرد واین بیت بر لفظ مبارک راند؎ عاشق بہواے دوست بیہوش بود + وز یاد محب خویش مدہوش بود + فردا کہ بحشر خلق حیران باشند نام تو درون سینہ وگوش بود + بعد ازان خواجہ حکایت فرمود کہ وقتی در خانقاہ خواجہ یوسف چشتی رحمۃ اللہ علیہ چند نفر درویش صاحب جمال ونعمت در دایرہ حاضر بودند ودعاگو نیز حاضر بود این بیت گویندگان میگفتند چنان در دعاگو وبدان درویشان درگرفت کہ ہفت شبانروز مدہوش بودند کہ خبر آن نداشتند ودر رقص بودند ہر بار کہ گویندگان میخواستند بیتی دیگر بگویند ہمین بیت میگویانیدیم از میان آن درویشان دو نفر چنان بیخبر شدند کہ در زمین افتادند خرقہ بر قرار ماند وآن درویشان از میان ناپیدا شدند چون خواجہ این فوائد تمام کرد خلق باز گشت خواجہ در تلاوت مشغول شد الحمد للہ علی ذلک مجلس پنجم روز دوشنبہ دولت پایبوس

باآن دنیا دار میگفتی کہ از حق بترس و باخلق زیادتی مکن از سخن تو از ان ظلم
باز ماندے اما بترسیدے از ان دنیادار کہ لطفے میکند از ان باز خواہد ماند از
آن روز کہ آواز غیب شنیدم از غایت شرمندگے سالہا برآمد کہ درین
صومعہ مسکن ساختہ ام و پاے خویش ازین مقام بیرون نہادہ ام و درین
اندیشہ فرو شدہ ام اگر فرداے قیامت ازین معاملہ بپرسند جواب چہ گویم
پس اے درویش از ان تاریخ باز قسم بر زبان راندم کہ بیش طرفی بزدم
کہ چیزے بنیم تا بدان فعل متعرون نہ گردم کہ فرداے قیامت بگویند بیا گواہی بدہ
بعد از ان چون نماز شام شد یک کاسہ شام و دو نان جوین و یک کوزہ آب
از ہوا پیدا شد این بزرگ و دعا گو یکجا افطار کرد چون روان شدم دو سیب
از زیر مصلا بیرون آورد و بدعا گو داد دعا گو روی بر زمین آورد و باز گشت
بعد از ان بر لفظ مبارک راند کہ مرتبۂ چہارم در سلوک آنست کہ یکے از گناہ
کبیرہ ہمین ست کہ چون مردم نام خداے عز وجل بشنود و یا از کلام اللہ بخواند
پس باید کہ دل نرم شود و از ہیبت خداے تعالی اعتقاد او در ایمان زیادہ شود
و اگر عیاذاً باللہ در شنیدن ذکر خدا تعالی و خواندن کلام اللہ ولہای شنوندگان
نرم نہ گردد و اعتقاد در ایمان زیادہ نہ شود بلکہ در خندہ و لہو و لعب مشغول شود
پس یکے از گناہ کبیرہ ہمین ست چنانچہ در کلام اللہ مسطور است و فرمان میشود
اِنَّمَا المؤمنون الذین اذا ذکر اللہ وجلت قلوبہم واذا تلیت علیہم آیاتہ زادتہم
ایماناً و علی ربّہم یتوکلونَ امام زاہد در تفسیر خود می نویسد کہ معنی این آیت
چنان باشد کہ مومن بحقیقت آن کسانی اند کہ چون نام خدا تعالی بشنوند و اعتقاد
در ایمان ایشان زیادہ گردد ایشان مومنانند پس ہر کہ ذکر خدا تعالی بشنود و خواند
کلام اللہ ہر کہ بخندید پس بحقیقت بدانید کہ او از منافقانست الگاہ ہمدرین محل فرمود

کردم دلش بر من مسکین بسوخت دوگانہ نماز بگذارد دست من بگرفت و روے
سوے قبلہ کرد مرا بخداے سپرد من این دولت ازان یافتم کہ دعاے مادر بود
دویم آنکہ وقتے شبے از شبہاے زمستان مادر من نیم شب آب طلبید کوزۂ آب
کردم برکف دست نہادم مادرم در خواب برفت من بیدار نہ کردم چنانچہ آخر
شب بیدار گشت مرا باکوزہ استادہ دید آن زمانکہ کوزۂ آب از من بستد از
غایت سرما پوست کف دست من باکوزہ برآمد سرد شدہ بود شفقتے کہ در مادرست
سرم را در کنار گرفت و بوسہ داد و گفت اے جان مادر رنج بردی و مرا دعا کرد کہ
خداے تعالی ترا بیامرزد حق تعالے دعاے مادر مستجاب کرد این ہمہ دولت از
دعاے مادر یافتم بعد ازان فرمود کہ مرتبہ دویم آنست کہ نگریستن در مصحف یکے
از عبادتست زیراچہ در شرح اولیا بنشتہ دیدہ ام ہر کہ در کلام اللہ نظر کند
و یا بخواند خداے تعالی بفرماید تا دو ثواب در نامہ اعمال او بنویسند یکے ثواب
بخواندن قرآن و یکے ثواب نگریستن و ہر حرفیکہ در کلام اللہ باشد حق تعالے
بفرماید تا بعدد ہر حرفے دہ نیکی در نامہ اعمال او بنویسند و دہ بدی پاک گردانند
بعد ازان دعاگو التماس کرد کہ مصحف در لشکر و جاے کہ بسفر روند برابر توان برد
یا نہ فرمود در اول اسلام چندان آشکارا نبود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم در سفر مصحف برابر نمی بردی و بگفتے کہ داند کہ چیزی خطائی شود و مصحف بر دست
کفار افتد اما در انچہ اسلام وقتے کہ آشکارا شد مصحف را برابر بردی بعد ازان
ہمدرین محل فرمود کہ سلطان محمود غزنوی انار اللہ برہانہ را بعد وفات بخواب
دیدند پرسیدند کہ خدایتعالے با تو چہ کرد گفت شبے از شبہاے من در خانہ یکی مہمان
بودم در طاق مصحف بود با خود گفتم کہ مصحف اینجاست من چگونہ بخسپم باز گفتم کہ مصحف
را ازین موضع بیرون فرستم باز در خاطر گذشت کہ براے آسایش خویشتن

حاصل شد شیخ جلال و شیخ علی سنجری و شیخ محمد اوحد چشتی و بزرگان دیگر سعادت
حاضر بودند سخن درین بود که نگریستن در پنج چیز یکے از عبادت ست در مذہب اہل
سلوک بعد ازان بر لفظ مبارک راند که آن پنج چیز اول آنست که نگریستن
در روے مادر و پدر فرزندان را یکے از عبادت ست زیرا چه در خبر ست از
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ہر فرزندے در روے مادر و پدر بدیدہ دوستی
خداے تعالے بنگرد حجے پذیرفته در نامہ اعمال او بنویسند و ہر زمانیکه فرزندے
در پاے مادر و پدر بوسه زند حق تعالی ثواب عبادت ہزار سال در نامہ اعمال او
بنویسد و او را بیامرزد بعد ازان ہمدرین محل بر لفظ مبارک راند وقتی جوانے
گناہگاری و فساد کاری از جہان نقل کرد او را در خواب دیدند که میان حاجیان
مے خرامد خلق را تعجب پیدا شد پرسیدند که این دولت از کجا یافتی که ہیچ عمل نیکو
نه کردی گفت آرے ہمچنان ست اما مادرے زال داشتم آن زمانکه از خانه
بیرون آمدے سر در پاے مادر می آوردم مادر دعا کردے خدایتعالے ترا بیامرزد
و ثواب حج روزی کند حق تعالی دعاے مادر مستجاب کرد و مرا بیامرزید و میان
حاجیان در بہشت بخرامیدم بعد ازان ہم ملایم ہمین معنی حکایت کرد که وقتے خواجه
بایزید را پرسیدند که این دولت از کجا یافتی فرمود که وقتے که کودک بودم
ہفت ساله بمسجد میرفتم پیش استاد قران می خواندم درین آیت که فرمان میشود
بالوالدین احسانا از استاد معنی این آیت پرسیدم گفت درین آیت فرمان
میشود که خدمت مادر و پدر بواجبی کنید چنانچه خدمت که پروردگار شما ہمین
که از استاد این بشنیدم تخته بستم پیش مادر آمدم سر در پاے مادر آوردم
که اے مادر من امروز ہمچنین شنیدم که خداے تعالے چنین فرماید از خدایتعالے
بخواه تا چنانچه حق تست ترا خدمت کنم چو این عرضداشت پیش مادر و پدر

که در فتاوے ظهیریه نبشته دیده ام از رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم هر که در روے علما بسیار بنگرد و با ایشان برود و بیاید و تا هفت روز ایشان را خدمت کند حق تعالے گناه اورا بتمام درگذارد و نیکی هفت هزار ساله در نامهٔ اعمال او بنویسد که روز به روزه گذرانیده باشد و شب بقیام و این حکایت فرمود که مردے بود در ایام پیشین هر وقتیکه علما را یا مشائخ را بدیدے روے از ایشان بگردانیدے و از حسد ایشان نتوانستے که به بیند الغرض چون آن مرد نقل کرد اورا در گور فرود آوردند هر چند که روے بجانب قبله میکردند روے از جانب قبله مے گشت جانب دیگر مے شد خلق را تعجبے و حیرتے پیدا شد هاتفے آواز داد که اے مسلمانان خود را واین مرد را چه رنجه دارید این مردے بود در دنیا از علما و مشائخ روی بگردانیدے پس هر که از علما و مشائخ روے بگرداند ما رحمت خویش از وے باز داریم و از میان راندگان بگردانم و فرداے قیامت وی را چون روی خرس برانگیزم بعد ازان فرمود که مرتبهٔ چهارم در خانهٔ کعبه دیدن ست و یکے از عبادت ست رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم فرمود هر که در خانهٔ کعبه زادها الله شرفا و تعظیماً دیده برود یکے از عبادت باشد هر که جانب خانهٔ کعبه زادها الله شرفا و تعظیماً بنگرد در نگریستن هزار ساله عبادت و ثواب حج در نامه اعمال آن کس بنویسند و اورا یکے از کرامت کنند بعد ازان فرمود که مرتبه پنجم خدمت کردن در روے پیر خود نگریستن یکے از عبادت ست زیرا چه در معرفة المریدین نبشته دیده ام که خدمت شیخ عثمان هارونی رحمه الله تعالے فرماید هر که یک روز پیر خود را خدمت کند چنانچه حق خدمت ست حق تعالی اورا در بهشت هزار کوشک از یک دانه مروارید بدهد و در هر کوشکے حور کرامت کند و فرداے قیامت بیحساب در بهشت برند و هزار ساله عبادت در نامه اعمال او بنویسند بعد ازان فرمود که مریدے را باید که هر چه از زبان پیر خود بشنود گوش و هوش

مصحف را چگونه بیرون فرستم چون وقت نقل رسید نقل کردم مرا هم بدان مصحف بخشیدند بعد ازان بر لفظ مبارک راند هر که در مصحف نگرد به کرم خدای تعالے روشنائی چشم او زیاده شود هیچ گہے آن چشم بدرد نیاید و خشکی نه پذیرد آنگاه هم درین محل حکایت فرمود که وقتے بزرگے بر سجاده نشسته بود مصحف پیش بود نابینا ئے بیامد روے بر زمین آورد والتماس نمود که چندین ندا وے کردم این چشمهاے من نیکو نشدند اکنون بر شما آمده ام تا این چشمهاے من نیکو شوند فاتحه درخواست دارم آن بزرگ مستقبل قبله شده فاتحه خواند و مصحف که در پیش داشت بر دست گرفت و بر هر دو چشم او مالید چشم او چون چراغ روشن گشت بعد ازان فرمود که در جامع الحکایات نبشته دیده ام که در روزگار پیشین جوانے فاسق بود که از فسق او مسلمانان را نفرت گرفته بود هر چند که او را مانع مے شدند نمی شنید الغرض چون نقل کرد او را در خواب دیدند که تاجے بر سر و دواجے در کمر بسته و خرقه در بر پوشیده و فرشتگان را فرمان شده است تا در بهشت برند از وے پرسیدند که تو مرد فاسق بودی این دولت از کجا یافتے فرمود که در دنیا یک خیرات در وجود من آمده است و این آن بود که جاے مصحف را بدیدمے برخاستمی آنجا در خدمت استاده شدمے و با حرمت تمام در روے نظر مے کردمے حق تعالی جمله گناهان مرا بدین یک چیز عفو کرد و مرا در کار مصحف کرد و بیامرزید و این درجه روزے کرد بعد ازان بر لفظ مبارک راند که سوم مرتبه آن است که اگر کسے در روے علما بنگرد حق تعالے فرشته بدان نظر بیافریند تا روز قیامت آن فرشته مر او را آمرزش مے خواهد از خداے عز و جل بعد ازان فرمود هر کرا دوستے علما و مشائخ در دل بود خداے تعالے هزار ساله عبادت در نامه اعمال او نبشتن فرماید و اگر درین میان بمیرد حق تعالے درجه او چون درجه علما گرداند و مقام او علیین باشد آنگاه فرمود

بر در بہشت استادہ بیایند زہرہ نباشد کہ سختی برسد چون خدمت خواجہ این
فواید تمام کرد در تلاوت مشغول شد خلق و دعاگو بازگشت الحمد للہ علے ذلک
مجلس ششم روز پنجشنبہ دولت پایبوس حاصل شد سخن در قدرت خدای
عز وجل افتادہ بود شیخ برہان الدین چشتی و شیخ محمد صفاہانے و درویشان
دیگر در مسجد جامع بغداد در خدمت خواجہ حاضر بودند بر لفظ مبارک راند در چیزہا
ست کہ خدای تعالی بعلم و قدرت خود در عالم آفریدہ است اگر مردم دران فرود
شود در ساعت از دست برود و دیوانہ گردد بعد ازان فرمود کہ وقتے حضرت
رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آرزوے دیدن اصحاب کہف کرد فرمان آمد
کہ ما حکم کردیم تو در دنیا ایشان را نبینی مگر در آخرت اما اگر خواہی ایشان را در دین
تو در آرم بعد ازان فرمود کہ این گلیم را بآن جہان ببرد در غار اصحاب کہف فرود
آورد یاران بر اصحاب کہف سلام کردند حق تعالے ایشان را زندہ گردانید
جواب سلام باز دادند بعد ازان یاران دین رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
بر ایشان عرض کردند و ایشان قبول کردند آنگاہ خواجہ این حکایت فرمود کہ
چہ چیز ست کہ در قدرت خداے تعالے نیست اما مرد باید کہ در فرمانہاے او
تقصیر نکند تا ہر چہ خواہد آن شود آنگاہ خواجہ چشم پر آب کرد و فرمود کہ وقتے بخدمت
خواجہ خود شیخ عثمان ہارونی رح حاضر بودم و جماعت درویشان نشستہ بودند
حکایت از مجاہدۂ متقدمان و فوائد ایشان مے گفتند درین میان پیرے
منحنے ضعیف و نحیف عصا بر دست گرفتہ بیامد سلام کرد جواب سلام گفت شیخ عثمان
ہارونی برخاست با بشاشت تمام در پہلوے خود جا داد آن پیر آغاز کرد
امروز سی سال ست پسرے از من جدا ماندہ است از درد فراق او حالم
بدین جا می رسیدہ است و از حال حیات و ممات او خبر ندارم بخدمت خواجہ

وے بران متعلق بود وہر نمازے و اورادے وجز ان کہ خدمت پیر فرماید
بکردار رساند و متواتر بخدمت پیر حاضر باشد و خدمت کند و اگر متواتر میسر نہ شود
کوشش نماید بعد ازان ہم درین محل حکایت فرمود کہ وقتے زاہدے بود د
صد سال مر خداے را عز وجل عبادت کردہ بود روز بروزہ گذرانیدے د
شب بقیام ہیچ ساعتے ولحظۂ از طاعت خالی نبودے ہر کہ بروے بیامدے
پند ونصیحت کردے وبرآیندگان وروندگان گفتے کہ در کلام اللہ مجید فرمان
مے شود قولہ تعالے وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنے اے بندگان
خداے تعالے مارا وشمارا بیافرید براے عبادت نہ از براے خوردن آشامیدن
وغافل بودن در کار عبادت پس اے مسلمانان مارا واجب است کہ در ہیچ
کارے دست نزنیم مگر در طاعت وعبادت خداے تعالے العرض چون این
زاہد نقل کرد اورا در خواب دیدند از وے سوال کردند کہ خداے تعالے
با تو چہ کرد گفت بیامرزید گفتند بکدام عمل فرمود چندین عمل کہ کردم روز وشب
خود را بیدار داشتم وہیچ وقت خود را آسایش نہ دادم این جملہ اعمال
محجوب نبود الا سبب آمرزش من از خدمت کردن پیر خود فرمان آمد چون تو
در خدمت کردن پیر تقصیر نہ کردی بخشیدم بعد ازان خواجہ ادام اللہ تقواہ فرمود
وچشم پرآب کرد کہ فرداے قیامت آمنا واصدقنا اولیا ومشائخ وصدیقان را
مبعوث گردانند گلیمہا بردوش ایشان بود چنانچہ در ہر گلیمے صد ہزار ریشہ بود
پس در آیند مریدان وفرزندان ایشان در ان ریشہ ہا ر گلیم در آویزند و
ہر یکے ریشہ بگیر و استادہ شود چون خلق از حشر قیامت فارغ شوند حق تعالے
ایشانرا قوت بخشد کہ نزدیک پل صراط بر فور برسند آن گلیم را آن درویشان
ومریدان برگیرند از راہ سی ہزار سالہ و آن عقاب قیامت بگذرانند خود را

محمد رسول اللہ و آن فرشتہ موکل ست بر روشنائی روز بدان دست نگاه میدارد
و دستیکہ بسوی مغرب است تاریکی شب بدان دست نگاه میدارد اگر آن
فرشتہ روشنائی را از دست بگذارد ہمہ عالم روشن گردد وہرگز شب نیاید
و اگر تاریکی را از دست بگذارد ہمہ عالم آسمان و زمین تاریک گردد وہرگز روز
نگردد و لوحی معلق آویختہ اند و خطہا سپید و سیاہ اند در وی نبشتہ اند آدمی بیند
گاہی بیفزاید گاہی نقصان کند چون بیفزاید روشنائی روز زیادہ گردد و چون نقصان
کند تاریکی شب زیادہ گردد ازینجاست کہ گاہے روز دراز بود و گاہی تاریکی
شب کوتاہ گردد خواجہ این فواید تمام کرد چشم پر آب کرد ہاے ہاے بگریست و
در عالم سکر بود فرمود کہ درین راہ مردان خداے باشند ہر معاملہ کہ در عالم میگذرد
وہر عجایبے کہ از ان قدرت میباشد پیش نظر ایشان آن چیزہا معاینہ است و می جنبد
و پیش بندگان خداے عز و جل آن معاملہ باز میگویند بعد ازان ہمدرین محل
فرمود فرشتہ دیگر آفریدہ است بدان بزرگی و ہیبت کہ یکدست در آسمان است
بادہا را بدان دست نگاہ میدارد و آن دست کہ جانب زمین ست آبہا بدان
دست نگاہ میدارد اگر آن فرشتہ ازان دست آبہا بگذارد ہمہ عالم غرق
شوند و اگر از دست بادہا بگذارد ہمہ عالم زیر و زبر گردد بعد ازان ہمدرین محل
فرمود کہ حق سبحانہ تعالے کوہ قاف را بیافریدہ است بزرگے آن بگرد
ہمہ دنیاست و این دنیا و جملہ چیزہا درمیان آن کوہ ست کہ ہمی تابد چنانکہ در
کلام اللہ فرمان میشود ق والقرآن المجید پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و
سلم این را تفسیر کرد و فرمود کہ حق سبحانہ تعالی فرشتہ دیگر آفریدہ است کہ
بالاے آن کوہ نشستہ است و تسبیح او ہمین ست کہ میگوید لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ
و نام آن فرشتہ قرتابئیل ست و بدان کوہ موکل ست او گاہے دست می کشاید

آمده ام فاتحه واخلاص درخواست دارم براے آمدن پسر وسلامتے او ہمین که
شیخ عثمان ہارونی رح این سخن بشنید سر در مراقبه کرد دیرے بود چون سر بر آورد
روے بسوے حاضران کرد که فاتحه واخلاص بخوانیم براے آمدن پسر این پیر
جدا مانده را ہمین که خود درویشان فاتحه واخلاص تمام کردند فرمود که اے پیر
برو بعد یک لحظه پسر خود را برما بیاری چون پیر از زبان مبارک سخن بشنید روے
بر زمین آورد بازگشت ہنوز در میان راه بود که آینده بیامد و دست پیر
بگرفت گفت مبارک باد که پسر تو آمد پیر را خاطر خوش آمد در خانه پیر و پسر یکجا شدند
وملاقات کردند پیر را چشم ضعیف شده بود روشن گشت پاے پس آن بازگشت
پسر را بخدمت خواجه آورد پاے بوس کنانید خواجه آن پسر را پیش خود طلبید پرسید
کجا بودی گفت بر نیمه دریا بودم دیوان در زنجیر بند کرده بودند امروز ہمدران مقام
نشسته بودم درویشے ہم بر مشابہت مخدوم گویا که آن درویش خدمت مخدوم
ست در آمده در زنجیر دست دراز کرد گردن من بنور گرفت ومرا نزدیک خود
بایستانید فرمود پاے خود برپاے من نه من بر حکم اشاره آن درویش ہمچنان
کردم فرمود که چشم پیش کن چون چشم پیش کردم خود را بر در خود ایستاده دیدم
ہمین که این سخن بگفت وخواست که سخن دیگر گوید که شیخ الاسلام انگشت مبارک
در دندان گرفت که مگوے آن پیر بدید سر در قدم خواجه آورد که اینک مردان
خداے با این قدرت خود را پوشیده دارند آنگاه فرمود که این ہمه قدرت خداے
است عز وجل بعد ازان ہمدرین محل فرمود که در روایت کعب الاحبار آمده است
رضی الله عنه در آفرینش قدرت خداے عز وجل فرشته آمده است بدان ہیبت
وبزرگی که خداے داند پس نام آن فرشته هابیل ست الغرض آن فرشته دو دست
دراز کرده است یکے سوی مغرب ودیگر سوے مشرق وتسبیح مے گوید لا اله الا الله

مودود چشتی رحمۃ اللہ علیہ نزدیک آن کوه بودیم و چہل جہان که خواجه فواید مے فرمود در غیب بود معاینه مے کردیم که ذرهٔ تجاوز نبود این مکاشفه سبب آن بود که در من شکے پیدا شده بود و ایشان در وقت حکایت آن را معاینه میکردند آنگاه شیخ الاسلام خواجه معین الحق والدین ادام اللہ تقواه فرمود که درویش را قوت باطن همچنین می باید که هر شنونده که درین اولیا نقص دارد آن را بدو معاینه کناند قوت کرامت او را ملزم گرداند آنگاه همدرین محل فرمود حکایت احوال خود که وقتے دعاگو جانب سمرقند مسافر بود نزدیک محلت امام ابوالیث سمرقندے بزرگے مسجد بنا کرده بود دانشمندے ایستاده میگفت که محراب بدین سمت بدارید که سمت کعبه اینجاست دعاگو آنجا استاده بود گفت که این طرف نیست آن طرف است که دعاگو میگوید هرچند که دعاگو گفت او نشنید دعاگو بر وقعت کرد و گردن دانشمند بگرفتم گفتم بدان سمتے که مے گویم کعبه است یا نه چون آن دانشمند بدین معاینه کرد خانه کعبه را هم بدان سمت بدید که دعاگوے گفت بعد ازان همدرین محل فرمود و این حکایت کرد که حق سبحانه و تعالی مارے را بیافرید در آن روز که دوزخ را بیافرید فرمان داد که اے مار امانتے بتو میدهم نگاه دار مار گفت فرمان بردارم ندا آمد که دهان باز کن آن مار دهان باز کرد حق تعالے فرشتگان را فرمان داد دوزخ را گرفتند در دهان آن مار بنهادند پس فرمان آمد که دهان بر بند دهان بر بست اکنون دوزخ در دهان آن مار است در زیر هفتم زمین پس اگر دوزخ در دهان مار نبودے جمله عالم بسوختے و هلاک شدے بعد ازان بر لفظ مبارک راند که چون روز قیامت بیاید حق سبحانه و تعالے فرشتگان را فرمان دهد تا دوزخ را از دهان مار بیرون آرند و دوزخ را هزار سلسله باشد و در هر سلسله هزار فرشته آویزند و هر فرشته را بزرگے چندان بود که حق سبحانه

امت عیسے ترسا نشدی و اگر این سورہ در زبور بودے ہیچ کس از امت داود
مغ نہ گشتے و این سورہ در فرقان ازان فرستادم تا ببرکت این سورہ امتان
تو از خدای تعالے منظفر باشد تا روز قیامت از عذاب دوزخ و ہول آن
برہد از برکت خواندن و مطالعہ کردن این سورہ اے محمد صلے اللہ علیہ و
آلہ وسلم بدان خدائے کہ ترا براستے بخلق فرستادہ اگر دریا ہاے روی زمین
مداد گردد و درختان عالم قلم گردند و ہفت آسمان و ہفت زمین کاغذ گردد سیاہی ؟
از ابتداء عالم تا انقراض فصل این سورہ بشتہ نہ شود بعدازان خواجہ ادام
اللہ بقاءہ بر لفظ مبارک راند کہ سورہ فاتحہ جملہ دردہا را و بیماری ہا را شفا
ست ہر بیماری کہ ہیچ علاج نیکو نشود این سورہ میان سنت و فریضہ نماز
بامداد با بسم اللہ چہل و یکبار بخواند و بر روے بدمد حق تعالے اورا شفا بدہد و صحت
بخشد از برکت این سورہ بعدازان ہمدرین محل فرمود کہ در حدیث ست قال النبی
صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم الفاتحہ شفاء کل داء یعنے سورہ فاتحہ شفاست مر ہر دردہا
را بعدازان ہمدرین معنی فرمود وقتے ہارون رشید نور اللہ مرقدہ را زحمتے
صعب بود مدت دو سال بیشتر بود چون از علاج درماند وزیر را بخدمت خواجہ
فضیل عیاض رح فرستاد کہ از دست زحمت من بجان رسیدہ ام و ہر علاجے کہ کردم
مرا صحت نشد الغرض چون وقت در آمدہ بود خواجہ فضیل عیاض رح بر فور برخاست
بخدمت ہارون رشید بیامد دست مبارک خود بر ہارون رشید فرود آورد و سورہ
فاتحہ چہل و یکبار بخواند بروی بدمید ہنوز نیکو ندمیدہ بود کہ ازان زحمت صحت یافت
آنگاہ ہمدرین محل فرمود کہ وقتے امیر المومنین علی رض بر سر بیمارے رسید فاتحہ بخواند
بدمید در زمان صحت یافت مردے دیگر بعیادت او آمدہ بود پرسید کہ چگونہ شمارا
صحت شد گفت امیر المومنین علی رض بیامد ہمین سورہ فاتحہ خواند مرا صحت شد ہنوز

و تعالے اگر فرمان دہد جملہ آفریدگان را یک لقمہ کند آنگاہ دوزخ را بتابیند
چون یکدمی نیرنند جملہ حشر قیامت پر دود گردد آنگاہ خواجہ این فوائد تمام کرد
و فرمود کہ خواہد از عقاب آن روز ایمن بود پس او طاعتے بکند کہ نزدیک آن
بہتر ازو ہیچ طاعتے نیست کہ کند این دعاگو عرضداشت کرد کہ آن طاعت کدام
ست فرمود درماندگان را فریاد رسیدن و حاجت بیچارگان را روا کردن و
گرسنگان را سیر گردانیدن کہ ہیچ عملے بہتر ازین عمل نزدیک خدائے تعالے
نیست ہمین کہ خواجہ این فوائد تمام کرد خلق و دعاگو بازگشت الحمد للہ علی ذلک

مجلس ہفتم روز چہارشنبہ دولت پابوس میسر گشت چند نفر حاجی از
خانہ کعبہ زادہا اللہ شرفا و تعظیما آمدہ بودند سخن در فاتحہ افتادہ بود بر لفظ مبارک
راند کہ در آثار مشائخ طبقات نبشتہ دیدہ ام کہ فاتحہ را از برای بر آمدن حاجات
بسیار باید خواند در حدیث شریف ست از رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہر کرا
مہمے و یا کارے مشکل پیش آید سورہ فاتحۃ الکتاب برین طریق بخواند بسم اللہ
الرحمن الرحیم الحمد للہ یعنی میم رحیم را در لام الحمد ادخال کند وقت آمین سہ بار
آمین بگوید حق سبحانہ و تعالے آن مہم را بہ کفایت رساند بعد ازان ہمدرین
محل فرمود کہ وقتے رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم نشستہ بودند یاران گرد
حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بودند بر لفظ مبارک راند کہ حق سبحانہ
و تعالے بجاے من بسیار کرامت ہا ارزانی داشت چنانکہ پیش از من بہ ہیچ
پیغمبرے نبود آنگاہ فرمود کہ من نشستہ بودم کہ مہتر جبرئیل علیہ السلام بیامد و گفت یا محمد
صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمان مے شود نزدیک تو کتابے فرستادہ ام و
دران کتاب سورتے فرستادہ ام اگر آن سورت در توریت بودے ہیچکس
از امت موسے عم جہود نہ گشتے و اگر این سورہ در انجیل بودے ہیچکس از

کہ درین پنج نماز کردہ باشد خدا تعالے ازان بندہ پذیرد آنگاہ فرمود کہ للّٰہ سہ حرف است سہ در پنج ضم کنے ہشت گردد خدای تعالی ہشت در بہشت بروی کشادہ گرداند در ہر دری کہ خواہد درود رب العالمین دہ حرف ست دہ را با ہشت ضم کنی ہژدہ باشد حق سبحانہ وتعالی ہژدہ ہزار عالم بیافریدہ است ہر آن بندہ کہ ہژدہ حرف را بخواند بعد ہر حرفے کہ درین ہژدہ ہزار عالم ست ثواب یابد الرحمٰن شش حرف ست شش حرف را با ہژدہ ضم کنی بست وچہار باشد حق تعالی در شب وروز بست وچہار ساعت بیافریدہ است ہر آن بندہ کہ این بست وچہار حروف را بخواند از گناہان ہم چنان بیرون آید گوئی کہ امروز از ما در زادہ شدہ است الرحیم شش حرف ست شش را با بست وچہار ضم کنے سی باشد حق سبحانہ وتعالے پل صراط را سی ہزار سالہ راہ بیافرید پس ہر آن بندہ کہ این سے حرف بخواند از سی ہزار سال راہ بگذرد چنانچہ بگذرد مالک یوم الدین دوازدہ حرف ست دوازدہ را با سی ضم کند چہل ودو باشد حق سبحانہ وتعالے ہر سالے دوازدہ ماہ آفریدہ است ہر آن بندہ کہ این دوازدہ حرف را بخواند ہر گناہے کہ درین دوازدہ ماہ کردہ باشد حق تعالی از گناہ وی در گذرد ایاک نعبد ہشت حرف ست ہشت با چہل ودو ضم کنے پنجاہ باشد حق سبحانہ تعالے روز قیامت راکہ مقابلہ پنجاہ ہزار سال باشد پیدا کرد پس ہر آن بندہ کہ این پنجاہ حرف را بخواند حق تعالے برآن بندہ چنین معاملہ کند کہ با صدیقان خدائے کردہ باشد و ایاک نستعین یازدہ حرف ست یازدہ را با پنجاہ ضم کنے شصت ویک باشد حق سبحانہ وتعالی در دنیا ودر آسمان شصت ویک دریا آفریدہ است ہر آن بندہ کہ این شصت ویک حرف را بخواند بعد ہر قطرہ کہ ازان دریا بود آن مقدار نیکی در نامہ اعمال او بنویسند وہمان مقدار بدی از نامۂ اعمال وے محو کنند

این سخن نگفته بود آن مرد را از رحمت شد همدران زحمت بمرد و از سبب بد اعتقادے
او بود که مردم را هر کاری که باشد صدق میباید عقیده نیک میباید اگر دست بی فاتحه
فرود آرد همه صحت شود خاصه سوره فاتحه که جملگی دردها را شفاست بعد ازان بر لفظ مبارک
راند که در تفسیر آمده ست که خدایتعالی هر سوره را یک نام خواند و سورهٔ فاتحه را هفت
نام خوانده اول فاتحة الکتاب دویم سبع المثانی سویم ام الکتاب چهارم ام القرآن
پنجم سوره مغفرت ششم سورهٔ رحمت هفتم سوره الثانیه و همدرین سوره هفت حرف
نیست و نیامده است اول حرف ث زیرا چه اول حرف ثبور ست خواننده الحمد را
با ثبور کاری نیست دویم حرف جیم نیست که جیم از جهنم ست خواننده الحمد را با جهنم کارے
نیست سویم حرف زی نیست که زی از زقوم ست خواننده الحمد را با زقوم کاری
نیست چهارم ش نیست که شین از شقاوت ست خواننده الحمد را با شقاوت
کاری نیست پنجم حرف ظ نیست که ظا از ظلمت ست خواننده الحمد را با تاریکی
کارے نیست ششم فا نیست که فا از فراق ست خواننده الحمد را با فراق کارے
نیست هفتم خ نیست که خ از خواری ست خواننده الحمد را با خواری کاری
نیست درین سوره هفت آیت است امام ناصر لیتی رحمے نویسد که درین سوره
هفت آیت ست و در تن هفت اندام آفریده اند هر آن بنده که این هفت آیت
بخواند حق سبحانه و تعالے هر اندامے را از هفت دوزخ نگاهدارد آنگاه همدرین
محل فرمود که مشائخ طبقات و اهل سلوک می نویسند که حق تعالے درین سوره صد و
بست و چهار حرف فرمود و یک لکه بست و چهار هزار پیغامبر شد پس بعدد هر حرفے
که درین سوره است ثواب یک لکه بست و چهار هزار پیغامبران ست که شادی
بدبد از برکت الحمد آنگاه این تمثیل کرد که الحمد پنج حرف ست حق تعالے پنج وقت
نماز فرموده در شبانروزی هر آن بنده که این پنج حرف بخواند هر نقصے و نقصانے

این حکایت فرمود که بزرگے بود از بزرگان دین خواجه عبد الله مبارک گفتندے
وقتے از خدمت ایشان وظیفه فوت شد همان زمان هاتف غیب آواز داد که
اے عبد الله عهدی که با ما کردی مگر فراموش شد وظیفه که بود آن را نخواندے فرمود
انبیا و اولیا و مشائخ و مردان را که وظیفه باشد آن را می خوانند و هر چه از پیران
خود شنیده اند آن را انجام میرسانند بعد ازان فرمود اورادے که از خواجگان
آمده است می خوانیم و شما را نیز مے گویم تا وظیفه فوت نکنید بعد ازان فرمود که
چون مردم از خواب بیدار شود از پہلوے راست برخیزد و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
آنگاه باید که وضو کند چنانکه شرط وضو ست بعده دوگانه نماز بگذارد بر سر مصلا
نشیند چند آیت از سورة البقر بخواند و هفتاد آیت از سوره انعام بخواند و این ذکر
صد بار بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله آنگاه سنت نماز بامداد بگذارد بخواند در
رکعت اول فاتحه و الم نشرح و در رکعت دویم فاتحه و الم تر کیف بعد ازان فرمود
صد بار بگوید سبحان الله بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله من ذنب و
اتوب الیه آنگاه فرمود که چون نماز بامداد بگذارد مستقبل قبله بنشیند ده بار بگوید
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیے و یمیت و هو حی لا یموت ابدا
ذو الجلال و الاکرام بیده الخیر و هو علے کل شيٍ قدیر بعد ازان سه بار بگوید اشهد
ان محمدا عبده و رسوله آنگاه سه بار بگوید اللهم صل علے محمد ما اختلف الملوان و تعاقب
العصران و تکرر الجدیدان و استصحب الفرقدان و القمران بلغ علے روح محمد من التحیة
و سلام و سه بار بگوید یا عزیز یا غفور آنگاه سه بار بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و سه بار بگوید استغفر الله
من کل ذنب و اتوب الیه بعد ازان بگوید سبحان الله بحمده سبحان العظیم و
بحمده استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم غفار الذنوب ستار العیوب علام الغیوب

اهدنا الصراط المستقیم نوزده حرف ست نوزده را با شصت و یک ضم کنے هشتاد
باشد هر که در دنیا خمر خورد هشتاد تازیانه بروی واجب آید پس هر آن بنده که این
هشتاد حرف بخواند حق سبحانه وتعالے از وی هشتاد تازیانه ساقط گرداند انعمت علیهم
غیر المغضوب علیهم ولا الضالین آمین چهل و چهار حرف ست چهل و چهار را با هشتاد
ضم کنے صد وبست و چهار حرف باشد حق سبحانه وتعالے صد وبست و چهار هزار
پیغامبر بر خلق فرستاده است هر آن بنده که این صد وبست و چهار هزار حرف
بخواند ثواب صد وبست و چهار هزار پیغمبر بدهد و بیامرزد بعد ازان همدرین محل فرمود
که وقتے برادر شیخ عثمان هارونی رح در سفرے بودم در کنار دجله رسیدم انجا کشتی
نبود که بگذریم ومابتعجیل سیر نتم خواجه فرمود که چشم پیش کن چون چشم پیش کردم
خود را و شیخ را در کنار دجله ایستاده دیدم دعاگوے بخدمت عرضداشت
کرد که چون گذشتیم فرمود که پنج بار فاتحة الکتاب خواندم پاے در آب نهادم بگذشتیم
پس هر که فاتحة الکتاب بصدق بخواند براے حاجت ومهم را اگر آن مهم وحاجت
روا نشود چنگ او در دامن من باشد چون خواجه این فواید تمام کرد مشغول شد خلق
و دعاگو بازگشت الحمد لله علے ذلک **مجلس ششم** روز پنجشنبه دولت پابوس
حاصل شد سخن در اوراد وتسبیح افتاده بود بر لفظ مبارک راند هر که ورد بر خود وظیفه
کند باید که هر روز بخواند واگر هر روز نتواند شب بخواند البته همه حال وظیفه که کرده باشد
آن را بخواند بعد ازان در کار دیگر شود زیرا چه در حدیث ست قال النبی
صلے الله علیه وآله وسلم تارک الورد ملعون یعنی ترک گیرنده ورد ملعون ست۔
بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتے مولانا رضی الدین رح از اسپ خطا کرد
پاے بشکست همین که در خانه آمد اندیشید که این از کجا ست باشد که بعد از فرض
بامداد سوره یس وظیفه بود دران روز وظیفه از وے فوت شده بود آنگاه ملایم

بعد ازان ہفت بار بگوید فسان تولوا فقل حسبی اللہ لا الہ الا ھو علیہ توکلت و
ھو رب العرش العظیم آنگاہ سہ بار بخواند ربنا لا تحملنا مالا طاقۃ لنا بہ واعف عنا و
اغفر لنا وارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکافرین برحمتک یا ارحم الراحمین
بعد ازان سہ بار بخواند اللھم اغفرلے ولوالدی ولجمیع المومنین والمومنات والمسلمین
والمسلمات الاحیاء منھم والاموات برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان سہ بار
بخواند سبحان الاول المبدیٔ سبحان الباقی المعید اللہ الصمد لم یلد ولم یولد ولم
یکن لہ کفواً احد آنگاہ سہ بار بخواند وان اللہ علی کل شئے قدیر وان اللہ قد
احاط بکل شئے عدداً آنگاہ سہ بار بگوید توبۃ عبد الظالم ذلیل ولا یملک لنفسہ نفعا
ولا ضرا ولا موتا ولا حیوۃ ولا نشورا بعد ازان سہ بار بگوید اللھم یا حے یا قیوم یا اللہ
یا لا الہ الا انت اسالک ان تحی قلبے بنور معرفتک ابدا یا اللہ یا اللہ بعد ازان
سہ بار بگوید یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب یا مقلب القلوب والابصار
یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین اغثنے توکلت علیک یا رب وفوضت امری
الیک یا رب لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم ماشاء اللہ کان ومالم یشاء لم
یکن بحق ایاک نعبد وایاک نستعین بعد ازان یکبار بگوید اللھم انے اسالک یا
من یملک حوائج السائلین ویعلم ضمیر الصامتین فان لک من کل مسالۃ منک
سمعا حاضرا جوابا عتیداً وان من کل صامت علما ناطقا فاعطنا مواعیدک الصادقۃ
وایادیک الشاملۃ ورحمتک الواسعۃ ونعمتک السابقۃ انظر الے نظرۃ برحمتک
یا ارحم الراحمین بعد ازان یکبار بگوید یا حنان یا منان یا دیان یا برہان یا سبحان
یا غفران یا ذا الجلال والاکرام آنگاہ سہ بار بگوید اللھم اصلح امۃ محمد اللھم
ارحم امۃ محمد اللھم فرج عن امۃ محمد بعد ازان سہ بار بگوید اللھم انے
اسالک باسمائک الاعظم ان تعطینی ما سالتک بفضلک وکرمک یا ارحم الراحمین

کشاف الکروب مقلب القلوب والتوب الیہ بعد ازاں سہ بار بگوید یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا دیان یا سبحان یا سلطان یا غفران یا ذوالجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازاں سہ بار بگوید لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم یا قدیم یا دائم یا حی یا قیوم یا احد یا صمد یا حلیم یا عظیم یا علی یا نور یا فرد یا وتر یا باقی یا حی یا قیوم یا حی اقض حاجتے بحق محمد وآلہ اجمعین بعد ازاں نود و نہ نام باری تعالے بخواند بعدہ نود و نہ نام پیغامبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بخواند آنکیست بسم الرحمن الرحیم محمد احمد حامد محمود قاسم عاقب خاتم حاشر حی ماحی داعی سراج منیر بشیر نذیر ہادی مہدی رسول الرحمۃ نبی طٰسین مزمل مدثر صفی خلیل کریم حبیب مجید ماجد وحید قیم جامع مقیف مقتفے رسول الملاحم رسول الراحۃ کامل اکلیل مصطفے مرتضے مختار ناصر قائم حافظ شہید عادل حلیم نور حجۃ بیان برہان مومن مطیع مذکر واعظ واحد امین صادق ناطق صاحب مکی مدنی ابطحی عربی ہاشمی قریشے مضری امی عزیز حریص رؤف یتیم طیب طاہر مطہر فصیح سید متقی امام بار حق مبین اول آخر ظاہر باطن رحمۃ شفیع محرم امر ناہی حلیم شہید قریب منیب ولی عبداللہ محمد کرامت اللہ ومحمد آیت اللہ وسلم تسلیما کثیراً کثیراً برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازاں سہ بار این درود بخواند اللہم صل علے محمد حتے لا یبقی من الصلوۃ شی وارحم علی محمد حتے لا یبقی من الرحمۃ شے وبارک علی محمد حتے لا یبقی من البرکات شئ بعد ازاں یکبار آیۃ الکرسی بخواند اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم لا تاخذہ سنۃ ولا نوم لہ ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عندہ الا باذنہ یعلم ما بین ایدیہم وما خلفہم ولا یحیطون بشئ من علمہ الا بما شاء وسع کرسیہ السموات والارض ولا یؤدہ حفظہما وہو العلی العظیم بعد ازاں سہ بار بگوید قل اللہم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شئ قدیر بعد ازاں سہ بار بخواند قل ہو اللہ احد

بگوید و صد بار درود بر پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستد بعدہ در تلاوت قرآن
مشغول شود تا آن زمان کہ استوا رونگ بگذارد البتہ با مہتر خضر ملاقاتی شود
و تہردہ سورہ آخرین بخواند از الم ترکیف تا قل اعوذ برب الناس وچون سلام
بدہد دہ بار درود بفرستد بعدہ سورۂ نوح بخواند مشغول شود تا آنگاہ کہ نماز
دیگر شود بعد ازان صد بار بگوید لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم بعدہ سورۂ فتح
بخواند بعدہ سورۃ الملک پنج بار بخواند بعدہ سورہ عم تیسا ءلون وسورۂ
والنازعات بخواند حقتعالی اورا در گور نہ گذارد آنگاہ در ذکر مشغول شود در شرح
مشائخ نبشتہ دیدہ ام کہ ہر سورہ والنازعات بخواند حق تعالے اورا در گور نگذارد
بعدہ نماز شام بگذارد و بعد از سنت دو رکعت نماز حفظ ایمان بگذارد در رکعت اول
بعد فاتحہ اخلاص سہ بار و قل اعوذ برب الفلق یکبار و در رکعت دویم فاتحہ یکبار و
اخلاص سہ بار و قل اعوذ برب الناس یکبار بعد از فراغ سر بسجدہ نہد و بگوید یا حی
یا قیوم ثبتنی علی الایمان بعد ازان صلوۃ الاوابین بگذارد و آن نیز دیک تا شش رکعت
بسہ سلام اند در رکعت اول بعد فاتحہ اذا زلزلت الارض و در رکعت دویم بعد
فاتحہ الہٰکم التکاثر و در رکعت سویم بعد فاتحہ سورہ الواقعہ بخواند تا آن زمان مشغول
باشد کہ نماز خفتن درآید و ادا کند و این دعا بخواند اللہم اعنی ذکرک وشکرک و
حسن عبادتک بعد ازان نماز خفتن چہار رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد
فاتحہ آیۃ الکرسی سہ بار و در ہر سہ رکعت ہر سہ قل بخواند بعد سلام حاجت خواہد
روا شود بعدہ چہار رکعت نماز صلوۃ السعادت بگذارد و در ہر رکعت بعد فاتحہ
انا انزلناہ سہ بار و اخلاص پانزدہ بار چون از نماز فارغ شود سر بسجدہ نہد سہ بار
بگوید یا حی یا قیوم ثبتنا علی الایمان بعد ازان چون بنشیند این دعا بخواند اللہم انی
اسألک برکۃ فی العمر وصحۃ فی البدن وراحۃ فی المعیشۃ ووسعۃ فی الرزق وزیادۃ

الحمد للہ الذی فی السموات عرشہ والحمد للہ الذی فی القبور قضاؤہ وامرہ والحمد للہ الذی فی البر والبحر سبیلہ والحمد للہ الذی لا ملاذ ولا ملجا الا الیہ رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین بعد ازان سہ بار بگوید سبحان اللہ ملاء المیزان ومنتہی العلم وزنۃ العرش ومبلغ الرضا ولا الہ الا اللہ ملاء المیزان ومنتہی العلم وزنۃ العرش ومبلغ الرضا برحمتک یا ارحم الراحمین آنگاہ یکبار بگوید رضیت باللہ ربا کریما وبمحمد نبیا وبالاسلام دینا وبالقران اماما وبالکعبۃ قبلۃ وبالمومنین اخوانا آنگاہ سہ بار بگوید بسم اللہ خیر الاسما بسم اللہ رب الارض والسما بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شئ فی الارض ولا فی السماء وہو السمیع العلیم بعد ازان چند بار بگوید اللہم اجرنا من النار یا مجیر بعد ازان دہ بار بگوید نہ بار لا الہ الا اللہ دہم بار محمد رسول اللہ بعد ازان یکبار بگوید واشہد ان الجنۃ حق والنار حق والمیزان حق والموت حق والسوال حق والصراط حق والشفاعۃ حق وکرامۃ الاولیاء حق ومعجزۃ الانبیاء حق فی الدار الدنیا وان الساعۃ آتیۃ لا ریب فیہا وان اللہ یبعث من فی القبور آنگاہ دست بالا کند این دعا بخواند اللہم زد نورنا وزد حضورنا وزد مغفرتنا وزد طاعتنا وزد نعمتنا وزد محبتنا وزد عشقنا وزد قبولنا برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان مسبعات عشر وسورہ یس بخواند بعد ازان سورۃ الملک بعد ازان سورۃ الجمعہ بخواند بعدہ چون آفتاب بلند برآید نماز اشراق بگذارد دہ رکعت بہ پنج سلام نیت ہمین است در رکعت اول فاتحہ یکبار و اذا زلزلت الارض زلزالہا یکبار و در رکعت دویم فاتحہ یکبار و انا اعطینا یکبار بعد ازان دہ بار درود فرستد بعدہ در تلاوۃ قران مشغول شود تا صلوۃ چاشت بعد ازان فرمود کہ صلوۃ چاشت بگذارد دوازدہ رکعت بشش سلام در ہر رکعتی فاتحہ یکبار و سورہ والضحی یکبار چون سلام دہد صد بار کلمہ سبحان اللہ تا آخر

روزی شد پس بنده را با خواست چه کار اگر لائق واهل آن شده ام به خودی
خود حجاب بر خواهند گرفت تجلی خواهد شد پس چه حاجت ست که خواست کنم
بعد ازان سخن در عشق افتاد بر لفظ مبارک راند که دل عاشق آتش کده محبت
باشد پس هرچه درو فرود آید آن را بسوزد و ناچیز گرداند زیرا چه هیچ آتشے بالاتر
از آتش محبت نیست بعد ازان فرمود که وقتے خواجه بایزید بسطامی رحمة الله تعالی
در مقام قرب شد هاتف آواز داد که اے بایزید امروز روز خواست تو و بخشش
ماست بخواه هرچه مے طلبی تا مطلب ترا بدہم خواجه سر بسجده نهاد و گفت بنده
را با خواست چه کار کرمے و بخششی که از بادشاه شود بنده بدان راضی ست
آواز بر آمد که اے بایزید آخرت بتو دادم گفت الٰهی آن زندان خانه دوستان
است باز آواز آمد که ای بایزید بهشت و دوزخ و عرش و کرسی هرچه مملکت ماست
هم بتو دادم گفت خیر ندا بر آمد که بطلب مقصود تو چیست تا بتو بدہم گفت الٰهی
تو میدانے که مقصود من چیست هاتف آواز داد که اے بایزید تو ما را مے طلبی
اگر ما ترا بطلبیم تو چه کنے همین که آواز بر آمد خواجه سوگند خورد که بعز جلال تو اگر مرا
بطلبے فردا ے قیامت در میان حشر در آیم و پیش آتش دوزخ بایستم بیک آه
جملگی آتش دوزخ را فرو برم و آن را ناچیز گردانم زیرا چه پیش آتش محبت آتش
دوزخ هیچ تابش ندارد چون بایزید این سوگند بر زبان راند هاتف آواز داد
که اے بایزید یافتے آنچه مطلوب داشتے بعد ازان هم درین محل فرمود که رابعه بصری
شبے از شبهاے آن شوق اشتیاق عشق فریاد میکرد الحریق الحریق خلق بصره
آن فریاد بشنیدند بیرون آمدند تا آتش را اطفا کنند واصلے در میان ایشان
بود گفت در ایشان چه نادانے ست که آتش رابعه را اطفا کردن آمده
اند او آتش محبت دارد در سینهٔ عشق دوست مسکن گرفته است چون طاقت

فی العلم وثبتنا علی الایمان بعد ازان شب راسه قسم کند اول پاس شب در نماز مشغول باشد و دویم پاس شب نماز تہجد بگذارد که بر رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم فریضه بود برما واجب است چهار سلام بگذارد هرچه واند از قرآن بخواند آنگاه یک زمانے در خواب رود بعده برخیزد تجدید وضو کند تا صبح کاذب مشغول بود و در تعبیرست که بزرگے را نماز تہجد فوت شده بود از اسپ خطا کرد پای بشکست این بزرگ گرد خود برآمد که از کجا بود هاتف آواز داد که نماز تہجد فوت شد همین بار آورد که پا بشکست بعد ازان مشغول شود تا وقت صبح کاذب چنانچه بالا گفته شده است همچنان باز از سر گیرد اما میباید که ذرهٔ تجاوز نکند بر سنت مشائخ خود رفته باشد الحمد لله علے ذلک مجلس نهم دولت پایبوس میسر گشت شیخ اوحد کرمانے و شیخ واحد برهان غزنوی و خواجه سلیمان عبدالرحمن و چند نفر درویشان دیگر بخدمت خواجه حاضر بودند سخن در سلوک می رفت بعد ازان بر لفظ مبارک راند که سلوک را بعضے مشائخ صد مرتبه نهاده اند ازان هفتدهم مرتبه کشف وکرامت است پس هرکه درین خانه هفتدهم خود را کشف نکند بمرتبه هشتاد و سه کے برسد پس رونده را مے باید که خود را با آن زمان کشف نکند او در هر صد مرتبه مزید بعد ازان فرمود که در خاندان خواجگان چشت بعضے ازان پانزده مرتبه در سلوک نهاده اندازان پنجم مرتبه کشف وکرامت ست پس خواجگان ما میگویند که مردم خود را درین مرتبه کشف وکرامت نگرداند چون در هر پانزده مرتبه برسد آنگاه خود را کشف وکرامت کند آنگاه کامل بود بعد ازان همدرین محل فرمود که در سلوک آمده است که وقتے خواجه جنید بغدادے رحمه الله تعالے را پرسیدند که شما دیدار چرا نخواهید واگر نخواهید بیاید فرمود یک چیز نه خواهم و آن چیز آن ست که موسے صلوات الله علیه بخواست آن دولت بدو روزے نشد و محمد صلے الله علیه وآله وسلم را بے خواست

ورنبایدوازایشان نباشد پس اگر چنین نبود کذاب بوددرمیان اہل دعوے
کہ درسلوک مے کنند بعدازان فرمود کہ یکے از بزرگان طریقت کہ اہل عشق بودند
وقتے ورمناجات گفت الٰہی اگر تو از من ہفتاد سال راحساب خواہی من از تو
ہفتاد ہزار سال بے گفتن خواہم ازانکہ امروز ہفتاد ہشتاد ہزار سال الست بربکم
گفتہ جملہ را درشور آوردۂ از بے گفتن واینجملہ شورہا کہ اندرزمین وآسمان آمدہ است
ازشوق الست ست ہمین کہ آن بزرگ این سخن بگفت آواز برآمد کہ جواب
بشنو آرزوسے شمارا یعنے ہفت امت را ذرہ ذرہ کنم وبہر ذرہ دیدار بنمایم
گویم اینک ہفتاد ہزار سال وباقی درکنارہ نہادیم آنگاہ ہمدرین محل فرمود
کہ عارفے بود ہر روز این سخن بگفتے ہر کسے بچیزے فرود آمد وماایم کہ ہیچ فرود
نمے آیم پس یک بار خود را فدانہ کردم ازبراسے خود نخواہم وہفت زمین برہم
افگندآنگاہ ہم درعلیاست شوق حکایت فرمود او خواست مرا ببیند ومانخواستیم
کہ اورا ببینیم یعنے بندہ را باخواست چہ کار کہ وقتے بزرگے مے فرمود کہ سہل روے
ازایشان بگردانیدیم وبحضرت رفتیم ہمہ راپیش از خود آنجا حاضر دیدیم انچہ
خواستیم حق تعالے بیک عنایت راپیش ازمن بخود رسانید ہمدرین محل فرمود
کہ وقتے بزرگے مے فرمود کہ چون ماراازپوست بیرون ام ونگاہ کردم عاشق و
معشوق وعشق یکے دیدم یعنے درعالم توحید ہمہ یکے ست دیکے از تو دید بعدازان
فرمود کہ چون عارف کامل حال مے شود ازصد ہزار مقام بیرون مے آید و
کارخود پیشتر مے کند واگر ازین مقام بیرون نمے آید ہمدرین مقام حیرت
ازان ست یعنے ہنوز درکنارہ است پس راہ نمے باید کہ پیشتر شود ضائع
مے ماند آنگاہ ہمدرین محل فرمود کہ خواجہ بایزید گفتے رحمۃ اللہ تعالے کہ سی سال
است حق من بود اکنون من آئینہ خود دیدم یعنے انچہ من بودم نماند وشرکت

نے آرزو فرماوے کند کہ الحریق الحریق و این آتش عشق کشتہ نہ گردد مگر بوصال دوست
آنگاہ ہمدرین محل فرمود کہ منصور حلاج رح را پرسیدند کہ کمالیت در عشق دوست
چہ چیز ست فرمود کہ چون معشوق بساط سیاست گسترده باشد پس عاشق را بر سر
سیاست بدارند او ذره ازان قاعده خود تجاوز نکند و در رضاے معشوق کمر
بر میان بندد و بمشاہدۂ او مستغرق چنان فرو شود کہ از بستن و کشتن ایشان
خبر نباشد آنگاہ خواجہ معین الدین ادام اللہ تقواه چشم پر آب کرد و این بیت
بر لفظ مبارک راند ~~ خوبرویان چو بندۂ گیرند + عاشقان پیش شان چنین میرند +
بعد ازان ہمدرین محل فرمود عاشقے را بر سر قبۂ بغداد ہزار تازیانہ زدند او از دست
نہ شد دو از پاے در نیامد و اصلے بر سر او رسید پرسید چہ حال ست گفت معشوق
من پیش نظر من بود بقوت مشاہدۂ او ذرۂ الم بمن نرسید و خبر نبود امام محمد غزالی
جاے میگوید کہ وقتے عیارے را بر سر بازار بغداد دست و پاے بریدند او را در
خندہ یافتند شخصے بر سر او میگذشت او را در خنده دید پرسید کہ این چہ طریق ست
گفت محبوب من در نظر من بود بہ قوت مشاہدہ او ازین درد خبر نداشتم چنان
در مشاہدۂ مستغرق بودم کہ خبر از قصاص ایشان نبود آنگاہ خواجہ چشم پر آب کرد و این
بیت فرمود کہ بر مناسب حال مشاہدہ دوست ~~ او بر سر قتل و من در حیرانم +
کان راندن تیغش چہ نکو مے آید + بعد ازان سخن در اہل سلوک و احوال
عارفان افتاده بر لفظ مبارک راند کہ وقتے خواجہ بایزید بسطامی رح در مناجات
بود و این سخن از زبان بیرون آمد کہ کیف السلوک الیک ندا شنید کہ اے
بایزید طلق نفسک ثلثا قل ہو اللہ یعنے اول خود را طلاق ده آنگاہ حدیث
ما گوے بعده خواجہ فرمود اگر مردم در راه طریقت اول دنیا را وانچہ در دنیا
ست بعد ازان خود را طلاق نہ گوید یعنے خط بیزاری ندہد و داخل اہل سلوک

هنوز هیچ نکرده باشم واگر گناه من همه خلق را بیامرزد ازانجاکه عفت ورافت ورحمت
اوست هنوز بس کارے نباشد بعد ازان همدرین محل فرمود که در مذهب اهل سلوک
عجب آوردن بر یک یکی از گناه است آنگاه فرمود بلکه از گناه بدزیراچه توبه از معصیت
یکے ست واز طاعت هزار یعنی عجب بدتر از گناه است آنگاه فرمود که کمال درجه
عارف در محبت حق آنست که اول برخود نور دل نماید یعنی اگر کسے بر دی بدعوی آید
آن را بقوت کرامت ملزم کند بعد ازان همدرین محل حکایت فرمود که وقتے برابر
شیخ اوحد کرمانی وشیخ عثمان هارونی رح طرف مدینه مسافر بودم در شهرے رسیدم
که آن را دمشق گفتندے پیش مسجد دمشق دوازده هزار انبیا را روضه است وحاجتها
روا برمے آید زیارت انبیا بکردیم وبزرگان آنجائی را دریافتم چنانچه روزے
در مسجد دمشق دعاگو وشیخ اوحد کرمانی وشیخ عثمان هارونی رح وعزیزے بود او را
محمد عارف گفتندے از حدمرد بزرگ بود واز حد واصل بود درویشی چند برابر وے
نشسته بودند حکایت درین بود هرکه دعوے چیزے بکند تا آن را میان خلق اظهار
نکند که بداننند الغرض مردے بر محمد عارف در بحث بود ومحمد عارف می گفت که فردائے
قیامت درویشان را عذرے خواهند خواست یعنی معذرت خواهد بود وتونگر آنرا
حساب وعقاب آن مرد را دشوار نمود گفت این سخن درکدام کتاب ست خواجه محمد عارف
را نام از کتاب یاد نبود زمانے سر در مراقبه کرد در کشف محبت آن مرد گفت تا مرا
نمائی درست نبود سر بالا کرد گفت هرچه بندگان خدائے را بنمائی آن صحیفه پیش
آن مرد بدار تا به بیند برفور فرشتگان را فرمان شد آن صحیفه که دران آن سخن بود آن
مرد را نمودار کردند برخاست اقرار کرد سر در قدم آورد گفت انیک مردان خدائے
بعد ازان سخن درین کشید که هرکه درین مجلس ست چیزے کرامت بنماید برفور خواجه
عثمان هارونی رح دست در زیر مصلا کرد مشتی تنکهائی زر برون آورد درویشی حاضر بود

وجز آن و ما و منے ازمیان برخاست اَمّا چون نمانده ام حق تعالے آیئنہ خویش
است و اینکہ مے گویم آیئنہ خویشم یعنے حق بزبان من مے گوید و من درمیان
نہ بعد ازان ہمدرین محل فرمود و بر لفظ مبارک راند کہ خواجہ بایزید رح گفت
کہ سالہا بدین درگاہ مجاور بودم عاقبت جز ہمین حسرت نصیب نشدہ است
وچون بدرگاہ شدم ہیچ زحمتے نبود اہل دنیا مشغول بودند بدنیا و اہل آخرت
باخرت و مدعیان مدعوے و ارباب تقوے تقوے و قومے باکل و شرب و قومی
بسماع و رقص و قومے کہ پیش شاہ بودند در دریاے عجز غرق شدہ بودند بعد ازان
این حکایت فرمود مدتے برآمد کہ گرد خانہ کعبہ من طواف مے کردم آنگاہ ہمدرین
محل فرمود چون بحق رسیدم کہ از شب ہاے عاشقی یعنے بایزید صادق دل
خود را می طلبد وقت سحر گاہ آواز برآمد کہ اے بایزید بجز ما چیزے دیگر می طلبی ترا
با دل چہ کار بعد ازان ہمدرین محل فرمود کہ عارف آن کسے ست ہر کجا کہ باشد
ہر چہ خواہد پیش او آید باہر کہ سخن گوید جواب از وے شنود اما درین راہ او عارف
نیست کہ بر پئے چیزے برود بعد ازان فرمود کہ عارفان را مرتبہ آنست کہ چون
بدان مرتبہ رسد جملگی عالم وانچہ در عالم ست میان دو انگشت خود بیند چنانچہ خواجہ بایزید رح
را پرسیدند کہ کار خود تا کجا در طریقت رسانیدے گفت تا انجا رسانیدہ ام آن زمانکہ
درمیان دو انگشت خود نظرے کنم جملہ دنیا را وانچہ در دنیاست مے بینم آنگاہ
ہمدرین محل فرمود کہ در حلاوت طاعت مرید بود فرمود کہ مریدان را در طاعت
حلاوت آنگاہ پیدا مے شود کہ او در طاعت خرّم و شادان باشد ازان شادی
او را حجاب قرب گردد بعد ازان ہمدرین محل فرمود کہ کمترین درجہ عارفان ست
کہ صفات حق در وے بود آنگاہ فرمود وقتے رابعہ بصرے رح در غلبات شوق
بود گفت الٰہی اگر بدل خلق مرا باتش سوزند و من صبر کنم ازانجا کہ دعوی محبت ست

آن باشد کہ با حق سخن میگوید چون چشم برہم نہد طلب کند سر بر ندارد تا ہزار فصل
صور نہ مداز بسیاری طلب کہ با خداے تعالی مشغول دارد بعد ازان فرمود کہ خواجہ
ذو النون مصری رح گفتے کہ علامت شناخت حقتعالی گریختن از خلق و خاموش شدن
در معرفت است آنگاہ ہم درین محل فرمود کہ وقتے شاہ شجاع کرمانی رح را پرسیدند کہ چند
سال ست زیرا چہ چون شناخت خدا یتعالی آمد نفرت از خلق آمد بعد ازان فرمود ہر کہ خدا را
شناخت اگر او از خلق عزلت نگیرد ہمچنین پندارد کہ در وی نعمت نیست آنگاہ ہم درین محل
فرمود کہ عارف کسی بود ہر چہ از درون او بود ہمہ از دل خود بردارد تا یگانہ شود چنانچہ
دوست یگانہ اوست حق تعالی از وی ہیچ دریغ نہ دارد و او بر خود ہر دو سرای فرود نیارد
آنگاہ بر لفظ مبارک راند کہ کمالیت عارف سوختن باشد خود را در راہ دوست بعد
ازان فرمود کہ اگر فرداے قیامت کسے کہ از محدث در صورتے بہشت فرود شود
بیش او راز ہد بود و نہ علم بود و نہ عمل چون این کس لے ہمہ باشد و این درد را ہی
باید آنگاہ فرمود کہ عارف چند ازان معرفت بگوید و در کوے دوست بپوید عارف
بمعرفت نرسد تا معارف یا دنیا رد بعد ازان فرمود کہ از فریاد اہل محبت ہرگز
نماند او با اشتیاق و شوق بسیار تا ایشان بمقام وصال نرسند زیرا چہ فریاد
عاشق تا آن زمان ست کہ از مشاہدہ دوست دور ست ہمین کہ بدولت
مشاہدہ برسد گفت گوے از میان برخاست آنگاہ این سخن بر لفظ مبارک
راند کہ از جویہاے آب روان آواز می شنوی کہ چگونہ فریاد مے کند ہمچنین کہ بدریا
مے رسد ساکن میگردد پس چون عاشق بمعشوق رسد او را فریاد نماند بعد ازان
فرمود کہ شنیدہ ام از زبان شیخ عثمان ہارونی رح کہ خداے را دوستانند یعنی
ہمچنان کہ یک زمان در دنیا از وی محجب باشند نابود گردند و عبادت چگونہ کنند بعد
ازان ہم درین محل فرمود کہ وقتے خواجہ عبداللہ حنیف رح بسہو بکار دنیا مشغول

او را داد کہ بر و حلوا برائے درویشان موجود کن ہمین کہ شیخ عثمان این کرامت نمود شیخ اوحد نزدیک چوبے نشستہ بودند دست بروے زدند بفرمان خدا تعالی آن چوب زر گشتہ بود بعد ازان دعا گو ہماند از سبب ادب پیر خود نتوانستم کہ چیزے اظہار کنم برفور شیخ عثمان ہارونی رح روی سوی من کرد گفت شما چرا ہیچ سخن نگفتید درویشے بود کہ گرسنگی اثر کرد از شرم نمے گفت برفور دعا گو دست دراز کردہ از زیر گلیم چہار قرص جوین بکشید جانب آن درویش پرتاب کرد آن درویش و خواجہ محمد عارف بزبان مبارک راند کہ درویش را تا چندین قوت نباشد او را درویش نتوان گفت آنگاہ فرمودیکے از بزرگان بود او گفتے چون دنیا را دشمن گرفتم و نزدیک خلق نرفتم خدا را بر مخلوق اختیار کردم چندان محبت حق پیش من ستو لے شد بلکہ وجود خود را نیز دشمن گرفتم و ممات از میان برداشتم انس بقا و لطف حق داشتم بعد ازان فرمود کہ در سلوک آمدہ است کہ فردائے قیامت نوعے از عاشقان را فرمان شود کہ در بہشت فرستند ایشان گویند کہ بہشت را چہ کنم بہشت کسی را بدہ کہ از برای بہشت ترا پرستیدہ اند آنگاہ خواجہ فرمود کہ روے چون برضائے خود کسے را بدہند آن کس بہشت چہ کند بعد ازان این اشارہ فرمود اگر توانید بسر لقا اول باز روید تا بدین حدیث رسید و اگر نہ ہم صلاحیت زہد یاد ست کہ بر شمائے برد آنگاہ خواجہ چشم پر آب کرد ہائے ہائے بگریست گفت درین راہ بسیار مردان را عاجز گردانید بسے عاجزان را بمروے رسانید آنگاہ ہم درین محل فرمود کہ گناہ شما را چنان زیان نہ دارد کہ بحیر مینی خوار داشتن برادر مسلمان را بعد ازان فرمود کہ درویشے بود از حد بزرگ یکے از واصلان حق او بگفتے کہ اہل دنیا در راہ دنیا معذور اہل آخرت مسرورند در سرور بدوستی حق و اہل معرفت را نور علے نور و این سری ست کہ اہل سلوک دانند عبادت اہل معرفت پاس انفاس ست آنگاہ فرمود کہ چون عارف خاموش باشد مراد

آن دم کند اگر این چنین دم دریابد اگر سالها آن دم در میان آسمان و زمین بجوید
نیابد بعد ازان فرمود که شنیدم از زبان پیر خود شیخ عثمان هارونی رح که اگر این کس
را سه خصلت بود حقیقت بدان که خدای تعالی او را دوست میدارد اوّل آنکه
سخاوت چون سخاوت دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع
زمین بعد ازان فرمود که اگر حاجیان به قالب گرد خانه کعبه طواف کنند امّا چون ازان
مشاهده غافل اند نخواهند و اهل محبت و عاشقان این راه به قلب گرد عرش
حجاب عظمت طواف کنند چون جز ازان مشاهده دارند فریاد کنند و لقاء خواهند
آنگاه فرمود در محبت میان اهل سلوک علمی ست که صد هزار علماے خواهند که دانند
و ذره ازان علم ایشان خبر ندارند و در زهد نیز طاعتے ست زاهدان را ازان خبر
نیست و غافل اند و آن سرے ست که بیرون این دو عالم ست و این را ندانند
مگر اهل محبت و اهل عشق آنگاه فرمود که چون این کسے درین هر دو عالم ثابت گردد
و آن را بداندیس او را هرگز نه بیند بعد ازان گزیدن دعوے کما رتنا او را
مے رنجاند و در رنجش میدارد بعد ازان فرمود که این همه گفت و مشغله و حرکت که
زاهد عشق و سلوک و طایفه عشق در وجود مے آید این هر چه بیرون آمده است
امّا چون درون پرده جای یافتند خاموشی و سکونت و آرام پیدا گشت تو گوئی
که هرگز آن شور و فریاد نه بود آنگاه فرمود که آن دلیری چندان نیست که خواجه غارت
از حضرت دوست و عاشق ست بر خود چون حضور آید چه جاے گفتگوی ست
و فریاد چون خواجه این فواید تمام کرد دعاگو باز گشت الحمد لله علی ذلک مجلس دهم
روز پنجشنبه دولت پابوس حاصل گشت هر کسے از بزرگان و اصحاب سلوک
حاضر بودند سخن در صحبت نیک افتاده بود بر لفظ مبارک راند که در حدیث شریف
آمده است قال علیه الصلوة والسلام الصحبة تؤثر یعنی اثر کند اگر بدے و صحبت

شد یاد آمد که این خلاف دوست بود سوگند خورد تا که در حیات باشم در دنیا هیچ کار
که از دنیا تعلق دارد نکنم آخر العمر پنجاه سال زیست وقتی کسی ایشان را مشغول
بکار دنیا ندید آنگاه از ولولهٔ عشق خواجه بایزید رح حکایت فرمود که هر صبح از نماز
و اوراد فارغ شدے در یک پای ایستادی فریاد کردے وقتے این ندا آمد یوم
تبدل الارض یعنی بود آن ساعت که این زمین را به پیچید و زمین دیگر پیدا آرند
تا فراق بوصال شود آنگاه همدرین محل فرمود که وقتے خواجه بایزید رحمہ اللہ تعالی
در صحرای بسطام متوضا بیرون آمدند در عالم شوق اشتیاق افتاده فریاد میکردند می گفت
هر چند که در صحرا نظر میکنم می بینم که عشق باریده است هر چند که خواستم که پایم برون
شود نشد آنگاه فرمود که راه محبت راه است که هر که در راه عشق دوست فرو شد
نام و نشان از وے بر نیاید همدرین محل بر لفظ مبارک راند که اهل عرفان بر زبان
سخن دیگر جز بیاد حق نه گردانند بعد ازان فرمود که کمترین چیزے که بر عارفان
پدید آید آنست که از مال و ملک تبرا کنند خواجه چشم پر آب کرد فرمود که حق آنست
که هر دو جهان در دوستی و بذل کنند هنوز اندک کرده باشد آنگاه فرمود که اهل محبت
اگر به محبت مهجور اند اما کار آن قوم دارند که خفته اند و اگر بیدار اند طالب مطلوب
اند و از طلب کاری و دوستداری خود فارغ اند خود مشغول مشاهده معشوق اند
که معشوق خود آنست در مقابل مطلوب به طلب کار خود نگریست در راه محبت
کار مطیعان ست آنگاه فرمود که خواجه سمنون محب رح فرموده است چون دلهای
اولیای خود مطلع ست از دلهاے دید که بار محبت و معرفت او نتوانستند کشید
بعبادتش مشغول گردانید پس بار گردن خاص بر نتوانند داشت که طلال مجاهدات
و ریاضت یافت مجاهده آمد بعد ازان فرمود که عارف آن بود که جهد کند
یکدم بدست آرد و عارف دم چیست که ذکر خدای بگوید و همه عمر خود فدا سے

در دنیا دارد و هر چه غل و غش و حسدات خیر نه دارد بعد ازان پرسیدند که عارف
را گریه بسیار باشد فرمود که آرے امّا چنانچه در راه بود چون بحقایق قوت رسد
و لطیفه وصال چشد گریه زایل شود آنگاه فرمود که خداے تعالے را عاشقانند که
ایشان را دوستی حق خاموش گردانیده است که در عالم هیچ چیز از موجودات نیست
و نمیدانند که در عالم چیزی موجودست یا نه و ایشانرا طایفه فصحا و بلغا آمده در نظر بعد
ازان فرمود که هر کرا دوستے حق در دل بود و جان او قرار گرفت پس او را واجب
ست که هر دو سراے را بدیگرے بیند و اگر نه بیند عاشق صادق نباشد آنگاه
همدرین محل فرمود که وقتے داؤد طائی رح را دیدند که از درون صومعه چشم بسته
برون آمد با ستاد درویشے بخدمت حاضر بود سوال کرد که حکمت چیست که چشم
بسته اید فرمود که امروز چهل و پنج سال ست که چشم را بسته ام تا جز خدای تعالے
بدیگری نظر نه کنم زیرا چه این محبت نباشد که دعوی دوستے خدا کنم و نظر بدیگرے کنم و
با یکے پیوندم بعد ازان فرمود که بزرگے بود ازوی شنیدم که فردای قیامت حق تعالے
بفرماید اعمال اولیا مطالعه کنند و آزار سبب آن که چون او را برگزیدند و اختیار
کردند پس روا دارند که میان ایشان درآیند بود و احتمال نه کنند که ایشانرا
در هیچ کارے راحتی بود الا که بد و بعد ازان فرمود که خواجه ابو سعید ابو الخیر رح
گفتے که چون حق سبحانه تعالے خواهد که بنده را از بندگان خود دوست گیرد
محبت خویش بروی ستوے گرداند بار دیگر چون مردم چنین شود پس دوست
او را در سراے فردانیت فرود آرد تا باقی ماند بعد ازان فرمود که چون عارف بحق
رجوع کند و تعلق بد و بود و در منزل قرب ساکن گردد بعد ازان چون او را پرسند
که کجا بودی و چه خواهی او هیچ جوابے غیر ازین نیست که گوید بالله همدرین محل
فرمود که اگر پرسند افمن شرح الله صدره چیست باید گفت که چون عارف را تعظم

صاحب شرع الاسلام بود که وقتی خواجه شبلی رح را پرسیدند که چندین طاعت و
ریاضت که تو داری و پیش فرستادی خوف چندین چرا گفت خوف از هر دو چیز
است اول آنکه می ترسم که نباید مرا از خود براند که گوید که مرا نمی شاید دویم از
ترس که بوقت مرگ اگر ایمان خود بسلامت برم کاری کرده باشم وگرنه جمله اعمال
و طاعت ضائع کرده باشم بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت خواجه شبلی ر
مردی روی بر زمین نهاد پس سوال کرد از مسئله محبت و هر چه فراهم می آمد پرسید
چنانچه سوال کرد که علامت شقاوت چه بود فرمود آن آنست که معصیت کنی و امید
داری که قبول خواهد بود این نشان شقاوت ست آنگاه پرسید اصل درمیان
عارفان چیست گفت آنکه پیوسته خاموش باشند و در اندوه بوند که فضیلت عارفان
همین ست آنگاه همدرین محل فرمود که عزیزترین چیزی که در جهانست چه چیز ست
فرمود سه چیز ست اول عالمی که سخن او از علم خود بود دویم مردی که او را طمع نبود
سویم عارفی که پیوسته صفت دوست کند بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی خواجه
ذوالنون مصری رح در مسجد لگری با اصحاب طریقت نشسته بود و سخن در محبت میگفت
صوفی از میان مجلس سوال کرد که صوفیان و عارفان کرا گویند خواجه ذوالنون مصری
گفت که صوفیان و عارفان آن طائفه اند که دلهای ایشان از کدورت بشریت
آزاد شده اند و از هوای دنیا و حب اوصاف شده باشند پس چون چنین شوند
در درجه اعلی با حق بیارامند و از جمله مخلوقات خالق را برگزینند و از غیر دوست
برمند آنگاه مالک شوند نه مملوک آنگاه فرمود که تصوف رسوم است و نه علوم
ولیکن به انفاس اهل محبت و مشائخ طبقات را همین اخلاق ست که تخلقوا
باخلاق الله زیرا چه از مخلق خدای بیرون آمدن نه برسوم دست دهد و نه
بعلوم آنگاه فرمود که عارف دشمن دنیاست و دوست مولی از سبب تبرای او که

دیگر از عالم غیب برسیدے الغرض چند روز بخدمت ایشان ملازمت کردیم و آن
درویش فرمود کہ آن نصیحت این بود اے درویش ہرچہ ترا پیدا شود در راہ
خدائے تعالے بدہی و غلوسے نگاہ داری و طعام بر بندگان خدائے برسانے تا تو
از دوستان باشے آنگاہ فرمود کہ اے درویش ہر کہ نعمت یافت ازین یافت بعد
ازان ہمدرین حکایت فرمود کہ درویشے بود از حد فقر اما او را رسم بودے اگر چیزے
از فتوح بروے رسیدے ہمہ را بدرویشان دادی و آیندگان را نیز نصیب کردے
و خود را در خانہ گذرانیدے چنانچہ وقتے دو نفر درویش صاحب ولایت برسر وقت
او رسیدند آب طلب کردند آن درویش اندرون رفت دو نان جوین موجود
بود و کوزہ آب پیش آورد کہ آن درویشان گرسنہ بودند دو تاے نان تناول کردند
و آب بخوردند روے بیکدیگر کردند کہ این درویش کار خویش کرد مارا نیز بباید کرد
یکے گفت دینار و درہم دویم گفت از سبب دنیا این در ضلالت افتد آغاز کرد
کہ درویشان بخشند کانند دنیا با آخرت دادیم دعاے کردہ بگذشتند آخر حال آنچنان
درویش کامل حاصل شد کہ روزے در مطبخ او ہزار من طعام موجود شدے کہ خلق
خدائے را خورانیدے بعد ازان فرمود کہ در راہ محبت عاشق کسے بود کہ از ہر دو
کون دل خود بریدہ گرداند آنگاہ خواجہ فرمود کہ محبت چار معنے دارد یکے بر دوام
ذکر خدائے بدل و جان شاد بودن دویم آن ست کہ عظیم گرفتن بذکر حق سویم
آن ست کہ اشتغال کردن و آن قاطع بارزیدن چہارم برخود گریدہ و ہرچہ غیر
اوست چنانچہ در کلام اللہ فرمان دادہ است قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و
اخوانکم و ازواجکم الخ و صفت محبان ست کہ بر محبت ایشان بر این معنی ایثار بود
بعد ازان بر چہار منزل روند یکے محبت دویم عملیت سویم حیا چہارم تعظیم آنگاہ
فرمود کہ در محبت حق صادق کسے ست کہ او از مادران و پدران و فرزندان و برادر

بر عالم وحدانیت وجلال ربوبیت افتد نابینا شود تا بغیرے نظر نکند آنگاه فرمود که وقتی
در بخارا مسافر بودم مردے دیدم از حد مشغول امّا نابینا پرسیدم که اے خواجه چند
مدت باشد که شما نابینا شده اید فرمود آنچنان بود چون در دوستے کار من بکمالیت
رسید ونظر بوحدانیت وجلال وعظمت افتادن گرفت روزے نشسته بودم
غیرے در نظر آمده پیش این هاتف آواز داد که اے مدعی دعوے محبت ما کنے
نظر بدیگرے کنی همین که این آواز شنیدم چنان شرمنده شدم که گفتن بر زبان
نیاید مناجات کردم الٰهی دیده که بغیر دوست به بیند کور باد هنوز این سخن نیکو نگفته بودم
که هر دو چشم نابینا شدند بعد ازان فرمود که چون حق سبحانه تعالے آدم علیه السلام را بیافرید
او را فرمود تا در نماز شود یعنی در قیام باشد دل در صحبت پیوست و جان بمنزل قرب
قرار گرفت و سر بوصلت رسید مصلحت آفرینش آدمیان در عالم همه از برای این
بود آنگاه فرمود بزرگے بود از بندگان طریقت هر بار سر بسجده نهادے و در مناجات
این بگفتے که الٰهی مرا چون فردا ے قیامت برانگیزی نابینا برانگیز گفتند این
چه دعاست که تو میکنی گفت آنکس که دوست را به بیند نباید که فردای قیامت
بدیگرے دیده شود و آن از دوستے نباشد بعد ازان حکایت درویشے افتاد
که درویشے این ست هر آینده که بیاید او را محروم نگذارد و اگر گرسنه باشد طعام
سیر خوراند و اگر برهنه باشد جامه نفیس در بر او کند مے باید که بهمه حال آن کس را
محروم نگذارد و از حال او پرسان باشد که همین ست آنگاه فرمود که وقتے دعاگو و
شیخ عثمان هارونی درویشے مسافر بودم شیخ بهاؤالدین بخیتار اوشی را دریافتم
از حد مرد بزرگ بود و یکے از واصلان حق مشغول بود امّا در خانقاه آن درویش
رسم بودے هر آینده و رونده که مے آمدے محروم از خانقاه ایشان نه رفتے و اگر
برهنه بیامدے جامه نفیس خویش بدو دادے و هنوز نیک نه داده بودی که جامه های

همدرین محل فرمود که متوکل درحقیقت این ست که برنج و مونت خلق نه کسے را شکایت
کند و نه باکسے حکایت آنگاه همدرین محل فرمود که مهتر ابراهیم خلیل را علیه
جبرئیل علیه السلام گفت حاجت دارے گفت بتو نه زیرا چه از نفس خویش غائب بود
اما با حق تعالے بحضور باطن حاضر بود بعد ازان فرمود که اهل توکل را او قات ست
در غلبات شوق اگر دران ساعت ایشان را ذره ذره کنند و یا ایشان را
بعلم مجروح کنند و با لت ایشان را بگردانند ازین جمله ایشان را خبر نباشد
بعد ازان فرمود که توکل عارف برین نوع بحق بود که متحیر باشد در عالم سکر بعد ازان
فرمود که خواجه جنید رحمة الله علیه را پرسیدند که عارف کیست گفت آنکه دل را بریده گرداند
از سه چیز اول از علم دویم از عمل سوم از خلوت یعنی تا ازین سه چیز بریده نه گرداند
آن در توکل ثابت نیست بعد ازان فرمود بزرگے را از علامت عارف پرسیدند
فرمود که عارف کسے باشد که در راه عشق جز بخدا بدیگرے نه بیند بعد ازان فرمود
که شنیدم از بزرگے که شوق چند چیز ست تا آن زمان که در عارف آن نه بود
عارف نتوان گفت اول دوست گرفتن مرگ ست در وقت راحت دامن گرفتن
بذکر مولے و بیقرار شدن در وقت آمدن دوست و طرب آمدن در وقت تفکر
خاص ساعتے که نظر او برحق او بود بعد ازان فرمود که شنیدم از برادرم شیخ شهاب الدین
عمر محمد السهروردی رحمة الله علیه که پسندیده تر ازین دو چیز در دنیا نیست اول صحبت فقرا دویم
حرمت اولیا بعد ازان سخن در توبه افتاد بر لفظ مبارک راند که توبه چند مقام
دارد اول دور بودن از جاهلان و ترک گرفتن از باطلان و روی گردانیدن
از منکران و در رفتن به محبوبان و شتافتن بخیرات و درست کردن توبه و لازم همه
توبه ادا کردن مظالم طلب کردن غنیمت و تصفیه قوة آنگاه همدرین محل فرمود
که رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم فرمود که ضعیف ترین مردمان آنست که قادر

ببر دبسوی خداے و رسول گردد و آن از ہمہ کس بیزار باشد پس محبت آن کس ست
کہ بر حکم نص کلام اللہ رود و بدوستے حق صادق باشد بعد ازان فرمود کہ ایثار
عارفان عاشق بلے بینازی بود و ایثار محبان بوقت چاشت آرزو ست آنگاہ فرمود
کہ وقتے حسن بصری رضہ را پرسیدند کہ عارف کیست گفت کسے کہ از دنیا اعراض کند
وہر چہ باشد در دوستے حق ایثار کند آنگاہ فرمود کہ خصلت عارفان اخلاص ست در محبت
آنگاہ فرمود کہ عزیز ترچیزہا در جہان این ست کہ درویشان با درویشان
بنشینند وہر چہ در خاطر باشد یکدیگر بگویند وصفا گویند و بدترین چیزہا این ست
کہ درویشان از درویشان جدا گردند پس بدانی کہ از عارے خالی نیست بعد
ازان فرمود کہ دوستے خداے بچہ توان کرد فرمود کہ بدشمنے آن چیزہا کہ
خداے تعالے بدشمنی گرفتہ است از دنیا و از نفس بعد ازان فرمود کہ عارف در
محبت کامل کے شود فرمود وقتیکہ گفتگوے ازمیان برخیزد چنان شود کہ با دوست
ماند و یا او بعد ازان بر لفظ مبارک راند کہ صادق درمیان عارف او ست
کہ در ملک او ہیچ چیزہا نباشد و در ملک کسے نباشد آنگاہ ہم برین محل فرمود کہ
وقتے خواجہ سمنون محب رحمہ اللہ تعالے سخن در محبت مے گفت مرغی از ہوا فرود
آمد بر سر او بنشست پس چندان منقار زد و باز در دست او نشست باز در
کنار او نشست پس چند ان منقار بر زمین زد کہ خون از منقار او روان شد
پس بیفتاد جان بداد چون خواجہ این فواید تمام کرد مشغول شد خلق ودعاگو
بازگشت الحمد للہ علے ذلک مجلس یازدہم روز چہار شنبہ دولت پابوس
میسر گشت مولانا بہاؤ الدین صاحب تفسیر حاضر بود و شیخ اوحد کرمانے و چند نفر
درویش حاضر بودند سخن در توکل عارفان افتادہ بود فرمود کہ توکل عارفان
آنست کہ توکل ایشان جز خدا تعالے بدیگرے نباشد و التفات بہیچ کس نہ آنگاہ

صادق نبودند او را از میان عاشقان دور کنید بعد ازان بر لفظ مبارک راند اهل محبت
کسانی اند که بواسطهٔ استاد سخن دوست می شنوند که الحدیث عن قلبی ربی یعنی
دل عاشقان نه شنود مگر سخن حق بعد ازان فرمود که صاحب محبت چون بمیرد
زود در مردمی بخشند آنگاه فرمود که در بادیه درویشی را دیدند که مرده است و می خندد
پرسیدند که تو مردهٔ چه می خندی گفت محبت خدا ای چنین بود بعد ازان هم درین
محل فرمود که دل آن بود که از حال خود فانی بود بمشاهده دوست باقی حقیقتاً
مستوی در اعمال او بود او را بجز و هیچ اختیار نه بود تا عرش قرار نه این راه آمد
سلوک را فرمود که روزی مالک دینار رح را پرسیدند که ملازمت کردن بر درگاه
دوست البته چگونه بود فرمود هر که ملازمت کند بر درگاه دوست البته او را وصول
حاصل آید یعنی وصال بعد ازان فرمود که رابعه بصری را رضی الله عنها سوال
کردند که فاضل ترین اعمال کدام ست گفت فاضل ترین اعمال عمارت اوقات
است هر که دعوی بزرگی کند او را هنوز مرادے از اندوه است پس او دروغ زن
بود در دعوی مردی کسی ست که او از مرادات خویش فانی گردد و بمراد حق باقی
شود و نامش آن بود که نهاده بود حق تعالی او آن بود که دوست گوید پس او
جواب نه گوید مگر از بندگی زیرا چه اهل محبت را نه اسم است و نه رسم و نه جواب آنگاه
فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام خواجه عثمان هارونی رح که اهل عشق جز دوست
بدیگری مشغول نه شود زیرا چه هر که بغیر دوست شاد شود بجمله اندوه نزدیک بود
و بحق که در خدمت دوست انس نه گیرد او بجمله وحشت نزدیک بود و هر که خاطر آویخته
دوست نه دارد او هیچ در هیچ ست بعد ازان فرمود که عارف کسے بود که چون بامداد
برخیزد از شب یاد نبود بعد ازان خواجه ادام الله تقواه چشم پر آب کرد فرمود که ای
غافل گوشه نشین از این سفری که در پیش داری یعنی مرگ را ساخته باش بعد ازان فرمود

بود بر ترک گفتن بعد ازان فرمود که قرار گرفتن درین راه دو چیز ست یکی ادب
عبودیت و تعظیم حق معرفت بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتے شیخ ابوبکر شبلی رح
را پرسیدند که شوق بالاتر محبت چیست زیرا که شوق ازو خیزد آنگاه حکایت
فرمود آوازه عصے آدم بر آمد جمله چیزها بر آدم نگریستند مگر سیم و زر حق تعالے
با ایشان وحی کرد که چرا با آدم نگریستند گفتند ما کسیکه بر تو عاصی شود نه نگریم حقتعالے
فرمود بعزت و جلال من که قیمت شما و هرچه در شما بود بر دست ایشان آشکارا
کنم و فرزندان او را خادم شما کنم بعد ازان فرمود که چون محب دعوے مملکت کند
از محبت بیفتد بعد ازان همدرین محل فرمود که محبت دعوے وفاست با وصال و
حرمت باطل از وصال و حرمت وصال یعنی مشاهده فقر محب ست که نگاه دارد
سر خود را و گوش دارد نفس خود را بگذاردن نماز فرایض بعد ازان فرمود که وقتے
خواجه جنید رح را پرسیدند که رضای محبت چیست فرمود آنکه صفت دوزخ را از
عظمت و هیبت بر دست راستش بدارند و نگوید که بر دست چپ می باید نهاد
بعد ازان همدرین محل فرمود که اول چیزے که بر بنده فریضه گردید چیست گفت معرفت
و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون آنگاه فرمود که حق تعالے پنهان کرده است
چیزها را در هر چیزے از مکر خویش بعد ازان فرمود که در محبت اسرار اولیا آمده است
که حق تعالے چون محبان را زنده گرداند با نوار خویش آن رویت چنانچه حضرت
رسالت پناه صلے الله علیه و آله وسلم نظر کرد بحق حق را دید باقی ماند چون حق بی زبان
و بے کام و بے مکان از جهت آنکه حضور ت نه مکان از اوصاف مجرد گشت با وصاف
حق تعالے آنگاه فرمود که فردای قیامت آمنا و صدقنا عاشقانرا از صدق محبت
سوال کنند و اگر کسے ازین عاشقان که دعوے محبت کردند صادق و ثابت
نه آیند شرمنده گردند که روے خود میان محبان نتوانند نمود پس ندا آید که این عاشقانرا

اول کم خوردن از بهر روزه دویم کم خفتن از بهر طاعت سیوم کم گفتن از بهر دعا اول خوف دویم رجا
سیوم محبت پس در ضمن خوف ترک گناه ست تا از آتش نجات یابی و در ضمن رجا طاعت کردن ست
تا در بهشت و منزلت برسی و درجات ابد باشی و در ضمن محبت اجتهاد و فکر کردن ست تا در رضای
حق حاصل شود گفت که عارف در محبت کسی ست که هیچ چیز را دوست ندارد مگر ذکر حق گفتن
چون آن خواجه درین فواید رسید چشم پر آب کرد فرمود مسافری شویم جاییکه دفن ما خواهد بود یعنی
در اجمیر سپردم هر کسی را وداع کرد و دعاگو برابر بود مدت دو ماه در راه بودیم بعد ازان در اجمیر رسیدیم
و آن روز اجمیر ازان هندوان معمور و آباد مسلمانی چنان نبود چون قدم مبارک خواجه آنجا
رسید چندان اسلام ظاهر شد که آنرا حد نبود والحمد لله علی ذلک مجلس دوازدهم روز پنجشنبه مجلس
آخرین همین بود در مسجد جامع اجمیر دولت پابوس حاصل شد درویشان و عزیزان اهل صفه
و مریدان برابر بودند سخن در حکایت ملک الموت بود بر لفظ مبارک راند که دنیا بی ملک الموت
جو نیرزد گفتند چرا گفت ازانکه در حدیث مسطور ست قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم الموت جسر
یوصل الحبیب الی الحبیب مرگ پلی ست که دوست را بدوست میرساند آنگاه فرمود که دوستی
آنست که او را بدل یاد کنی که دلهای آفریده شده خصوصاً از برای آنکه تا گرد عرش کر طواف
کنند که در کتاب محبت آمده است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای بنده من چون ذکر من بر تو
غالب شود من عاشق تو شوم و عشق بمعنی محبت ست آنگاه فرمود که عارفان آفتاب صفت
اند بر جملگی عالم میتابند که از انوار ایشان همه عدد باقی چون خواجه این فواید تمام کرد بگریست
فرمود که ای درویش ما را که اینجا آورده اند مدفن ما اینجا خواهد بود میان چند روز ما سفر خواهیم کرد
شیخ علی سنجری حاضر بودند او را فرمان شد که مثال نویس بدست شیخ قطب الدین بختیار کاکی تا بده
تا در دهلی برود که خلافت او را دادیم که دهلی مقام اوست بعد ازان مثال تمام شد بدست
دعاگو داد روی بر زمین آوردیم فرمان شد که نزدیک بیا نزدیک تر شدم دستار با کلاه بر سر
من بدست خود نهاد و عصاء شیخ عثمان هارونی رحمة الله علیه در بر دعاگو کرد و مصحف و مصلی نیز

که اهل محبت طایفه اند که درمیان ایشان و درمیان حق هیچ حجابی نیست بعد ازان فرمود
که عارف در محبت کسی ست که هیچ چیز ش عجب نیاید زیرا چه تسلیم دعوی در یک چیز نه شود
و قتیکه اند ست داده بود آنگاه فرمود که فاضلترین اوقات آنیست که از خاطر وسواس نفس
رسته باشی و مردمان از خلق رسته باشند پس گفت هر کرا محبت داده اند و فقرا و را وحشت
مدهند او فریفته شود آنگاه فرمود که عارفان میگویند که یقین نوری ست که بنده بدان منور
گردد در احوال خویش پس آن برسند بدرجه محبان و متقیان بعد ازان فرمود که اصل
آدمی از آب ست و خاک پس کسی که آب بروی غالب ست به لطف و ریاضت بدید
جمال اگر بعقف کشد محب گردد و او بمقصود نرسد و کسی که خاک بروی غالب گردد لابد
او را با نیک یا بد بوقت سختی پایداشت تا کار سے روشاید آنگاه هم درین محل فرمود که
چون حق تعالے خواست که اجزا بیافریدن از هر الوان چون او گیرد و از طعام طعمه او
گرداند چون الوانها بیامیخت از لون آب گشت ازین معنی کسی آب نداشت و چون همه
مطعوم را بیامیخت طعمه آب بشناخت از خوردن او لذت و حیا یابند اما از لذت خبر
ندارد و چون من الماء کل شئ حی بعد ازان بخدمت خواجه درویشے حاضر بود پرسید که
مجنون کیست گفت آنکه همه در آغاز عشق ما چیز گردد دویم و سویم ما پیدا شود گفت
بقا و فنا چیست گفت بقا حق ست گفت تجرید چیست گفت صفات محبوب بمل و
صفات محبت بنشیند فاذا احببته کنت له سمعا و بصرا فرمود که در ملتان بودم از بزرگے
شنیدم که توبه اهل محبت بر سه نوع ست اول ندامت ست دویم به ترک معاصیت سویم
خود را پاک کردن ست از مظالم و خصومت بعد ازان فرمود که علم چیزی ست محیط و معرفت
جزئی ست از محیط پس خدا کجا ست بنده کجا ست یعنی علم خدا ے راست و معرفت را
بیرد و محیط باشند آنگاه فرمود که وقتے عارفی را سر خالص نبود هیچ نعل او صافی نبود آنگاه فرمود
هر کسی را دوست دارد بلا بر سر او بارانی آنگاه فرمود که توبه نصوح سه چیز ست درمیان اهل سلوک

داد فرمود این امانتی ست از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از خواجگان چشت ما را رسیده است من ترا دادم و روان کردم باید که چنانچه ایشان دعا بجا آوردیم شما نیز حق این بجا آرید تا فردای قیامت میان خواجگان ما را شرمنده نه گردانی دعا گو بر سر زمین آورد دوگانه نماز گذارد فرمود برو بخدای سپردم و ترا بمنزلگاه عزت رسانیدم بعد از آن سخن فرمود که چهار چیز از گوهر نفس ست اول درویشی که توانگری نماید دویم گرسنه که سیر گرداند سویم اندوهگین که شادی نماید چهارم مردی که با او دشمن بود دوستی نماید آنگاه فرمود که مرتبهٔ اهل محبت چنانست که اگر پرسند شب نماز گزاردی گوید که ما را فراغت نیست اما گرد ملک الموت میگردیم و هر جا که درمانده است او را دست میگیریم چون خواجه درین فواید بود دعا گو میخواست سر در قدم آرد و روان شود ضمیر روشن که درین سخن بود بر فور فرمان شد بیا برخاستم سر در قدم آوردم فاتحه خواند گفت روی بخراشی و مردود شده بباش باز روی بر زمین آوردم باز گشتم گفت در حضرت دهلی آمدم و سکوت کردم خلقی عالم از اهل سنت و اهل غیر آن سر دعا گو روی نهادند چهل روز میان دهلی گذشته بود که آینده بیامد خبر آورد که شیخ از روان گردان بیست روز در حیات بود که برحمت حق پیوستند همان شب خاطر خراب ملبوس مصلا بودم در خواب شدم خواجه را بدیدم کوی در زمین عرش استاده کرده اندرت من سر نهادم و ازین بازپرس کردم فرمود خدا تعالی مرا بیامرزید و نزدیک کرد میان ساکنان عرش مقام داد اینجا میباشم علوم ربانی و فواید سلوک در محمود بنشسته شد الحمد لله علی ذلک

خاتمة الطبع

خدای جل شانه راست ست بی نهایت که این ملفوظات حضرت خواجه معین الدین چشتی رح مسمی بدلیل العارفین بار اول بماه جمادی الثانی سنه ۱۳۱۱ھ مطابق فروری سنه ۱۸۹۴ع باختتام رسید ولی مقام معذرت است که اصل این نسخه بمشقت مشکوک بود لیکن سعی در رفع اغلاط کوشیده آمد و ادب کلمات خواجگان ملحوظ ماند و زیاده ازین معذرت تا مقبول دار السلام